

مجله مطالعات ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال پانزدهم، شماره بیست و نهم، بهار و تابستان ۱۳۹۵

عهد ناشناخته خسرو پرویز به پسرش شیرویه*

دکتر شهرام جلیلیان^۱

چکیده

در بیش از چهار سده تاریخ ساسانیان، پادشاهان بزرگ و جنگجویی همچون اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۴۰ م)، شاپور یکم (۲۴۰-۲۷۰ م)، قباد یکم (۴۸۴-۵۳۱ م) و خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م)، در زندگانی خود و در آیین درباری ویژه‌ای، یکی از پسران خود - و معمولاً بزرگ‌ترین پسر را - به ولیعهدی برمی‌گزیده‌اند و با نوشتن وصیت‌نامه‌ای سیاسی (در زبان فارسی، «اندرز» و در عربی، «عهد») برای ولیعهد، او را در چشم بزرگان و نژادگان و کارگزاران شاهنشاهی و مردم، همچون جانشین قانونی خویش می‌شناساندند. عهد، دستورها و اندرزهای شاهانه درباره آیین شهریاری به جانشین یا جانشینان آینده و یا بزرگان و کارگزاران شاهنشاهی بود که پیش از مرگ پادشاهان گفته یا نوشته شده‌اند و آنها را می‌توان وصیت‌نامه‌های سیاسی فرمانروایان انگاشت. با این که در ادبیات ساسانی «عهدی» به نام «عهد خسرو پرویز به پسرش شیرویه» ناشناخته است، اما در این جستار کوشش خواهد شد تا نشان داده شود که خسرو پرویز همانند پاره‌ای از نیاکان خود، بزرگ‌ترین پسرش را به ولیعهدی برگزیده و برای او «عهد» / وصیت‌نامه نوشته‌است و نشانه‌هایی از وجود چنین عهدی، می‌توان در لابه‌لای گزارش‌های تاریخی به چشم دید.

واژه‌های کلیدی: ساسانیان، خسرو پرویز، شیرویه، عهد ناشناخته خسرو پرویز به شیرویه.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۵/۳/۵

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۱۲/۲

jalilianshahram@yahoo.com

نشانی پست الکترونیک نویسنده

۱. دانشیار تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

۱. مقدمه

مجموعه‌ای از «عهدها»، «وصیت‌نامه‌ها»، «کارنامه‌ها»، «خطبه‌ها»، «توقعات»، «نامه‌ها»، «آیین‌نامه‌ها» و «تاج‌نامه‌ها» از دوره ساسانیان، در کتاب‌های عربی و فارسی سده‌های نخستین اسلامی دیده می‌شوند که می‌توان آنها را اندرنامه‌های سیاسی یا الگوها و آیین‌های کشورداری خواند (درباره این مجموعه از متن‌ها، نک: محمدی، ۱۳۷۴ الف: ۲۵۵ تا ۲۸۳؛ همو، ۱۳۸۲: ۵؛ ۱۵۲ تا ۱۶۲؛ تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۱۴ تا ۲۵۰؛ میراحمدی، ۱۳۹۰: ۳۳۷ تا ۳۶۷). یک بخش از این مجموعه، عهدها و وصیت‌نامه‌های پاره‌ای از پادشاهان است که گهگاه بخش‌ها و یا تگه‌هایی از آنها در کتاب‌های عربی و فارسی سده‌های نخستین اسلامی آمده‌است. عهد، دستورها و اندرزه‌های شاهانه درباره آیین شهریاری به جانشین و یا جانشینان آینده و یا بزرگان و کارگزاران شاهنشاهی بود که پیش از مرگ پادشاهان گفته یا نوشته شده‌اند و آنها را می‌توان وصیت‌نامه‌های سیاسی فرمانروایان انگاشت (محمدی، ۱۳۷۴ الف: ۲۷۱؛ همو، ۱۳۸۲، ج ۵: ۱۵۲ تا ۱۵۸؛ تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۱۴). عهد/ وصیت‌نامه چند پادشاه ساسانی به جانشینان آنها شناخته شده‌اند و درباره آنها آگاهی‌هایی داریم، اما در ادبیات بازمانده از دوره ساسانیان، گویا دست کم چیزی به نام «عهد خسرو پرویز به پسرش شیرویه» ناشناخته است؛ با این همه، در این پژوهش کوشش خواهد شد تا نشان دهیم خسرو پرویز در سال‌های پایانی فرمانروایی خود، شاهزاده شیرویه، بزرگ‌ترین پسر خود را به ولیعهدی برگزیده بود و حتی برای او عهدی نوشته بوده‌است. اگرچه پژوهندگان چنین «عهد»/ وصیت‌نامه‌ای در ادبیات ساسانی نمی‌شناسند، اما به باور ما می‌توان تگه‌هایی از آن را در لابه‌لای چند گزارش تاریخی عربی دید. بازشناختن «عهد خسرو پرویز به شیرویه»، چند نتیجه مهم خواهد داشت: یکی این که آگاه می‌شویم خسرو پرویز، باید شیرویه را در آیین درباری ویژه‌ای به ولیعهدی برگزیده و این عهد را برای او نوشته باشد. دیگر این که، گویا شورش شیرویه و همداستانی او با بزرگان در به زندان افکندن پدرش و آنگاه کشتن او و بسیاری از برادران خویش، واکنشی بوده است به نادیده گرفته شدن حق ولیعهدی خود چرا که خسرو پرویز در آخرین روزهای فرمانروایی می‌خواست مردانشاه، یک برادر کوچک‌تر شیرویه را به جانشینی برگزیند.

۱-۱. بیان مسئله

گزارش‌های تاریخی گواهند که در بیش از چهار سده تاریخ ساسانیان،

پادشاهان جنگاور و نیرومندی چون اردشیر بابکان، شاپور یکم، قباد یکم و خسرو انوشیروان، در سال‌های پیش از مرگ، در آیین درباری ویژه‌ای یکی از پسران خود را ولیعهد خوانده‌اند و با نوشتن وصیت‌نامه‌ای سیاسی (در زبان فارسی: «اندرز»، و در عربی: «عهد») برای ولیعهد، او را در چشم بزرگان و نژادگان و کارگزاران شاهنشاهی و مردم، همچون جانشین قانونی خویش می‌گردانیدند. با مرگ پادشاه و سپری شدن آیین‌های سوگواری همگانی برای او، ولیعهد در آیین شاهانه ویژه‌ای تاجگذاری می‌کرد و دوره فرمانروایی او - معمولاً بدون ستیزه‌های خونین و جنگ‌های خانگی - آغاز می‌شد. با وجود این، در دوره زمانی پس از مرگ شاپور دوم تا آغاز شهریاری قباد یکم و یا دوره پس از مرگ خسرو پرویز (۵۹۱-۶۲۸ م)، که شهریارانی ناتوان به تخت آمده بودند، این بزرگان و نژادگان و هموندان خاندان‌های بزرگ ایرانی بودند که در گردهمایی خود، هموندی از تخمه ساسانیان را به تخت شهریاری می‌نشانند. نتیجه این که، نه در گزارش‌های تاریخی چیزی درباره گزینش ولیعهد در این روزگاران می‌شنویم و نه از وصیت‌نامه‌های پادشاهان این دوره‌ها آگاهی داریم. به دیگر سخن، در ادبیات بازمانده از دوره ساسانیان، تنها از شهریارانی که برای خود ولیعهدی برگزیده بوده‌اند، وصیت‌نامه یا «عهد» شناخته شده است. از این رو، در پژوهیدن تاریخ ساسانیان، اگر از «عهد» یک پادشاه به ولیعهد یا جانشین او آگاه باشیم، این خود نشان می‌دهد که پادشاه، پیشتر و چنان که می‌دانیم در آیین درباری ویژه‌ای، ولیعهد خود را به همگان شناسانده بوده است. چنان که گفتیم عهد/ وصیت‌نامه چند پادشاه ساسانی به جانشینان آنها شناخته شده‌اند، اما چیزی به نام «عهد خسرو پرویز به پسرش شیرویه» نمی‌شناسیم. با وجود این، ابومحمد عبدالله بن مسلم ابن قتیبه دینوری، نویسنده مسلمان سده سوم هجری، در کتاب «عیون الأخبار» از یکی از تاجنامه‌های ساسانیان، تگه‌هایی را از نامه خسرو پرویز از درون زندان به پسرش شیرویه بازگو می‌کند، که همگی اندرزهایی سیاسی و درباره آیین شهریاری‌اند و به باور ما اینها نمی‌توانند تگه‌هایی از آن نامه باشند، بلکه بازمانده یکی از عهدهای دوره ساسانیانند که در این پژوهش آن را به اصطلاح «عهد خسرو پرویز به پسرش شیرویه» خوانده‌ایم.

۲-۱. پیشینه پژوهش

در پژوهش‌هایی که درباره ادبیات ایران پیش اسلام و به ویژه ادبیات ایرانی دوره ساسانیان انجام شده‌اند، کوچک‌ترین اشاره‌ای به «عهد» یا وصیت‌نامه سیاسی خسرو پرویز به پسرش شیرویه یا قباد دوم به چشم نمی‌آید و هم از این رو بود این

پژوهش را «عهد ناشناخته خسرو پرویز به پسرش شیرویه» نامیده ایم. چنان که نشان خواهیم داد، تگه‌هایی از اندرزهای خسرو پرویز به شیرویه که ابن‌قتیبه دینوری آنها را از یک تاجنامه ساسانی آورده و می‌گوید خسرو آنها را از درون زندان برای پسرش نوشته است، آنچنان که پنداشته می‌شود بازمانده‌هایی از نامه او به پسرش نیستند، بلکه آنها تگه‌هایی‌اند از عهدنامه خسرو پرویز به ولیعهد او شیرویه. باید یادآور شد که چون پژوهندگان چیزی به نام «عهد خسرو پرویز به شیرویه» نشناخته‌اند، خواه‌ناخواه هیچ پژوهشی هم درباره این عهد انجام نداده‌اند، اما چندین پژوهنده در مطالعه ادبیات ایران ساسانی، دیگر عهدهای شناخته‌شده پادشاهان ساسانی را پژوهیده‌اند که به‌طور کلی آگاهی‌هایی ارزشمندی درباره عهدها و ویژگیهای این گنجینه از ادبیات فارسی میانه به ما می‌دهند (برای نمونه نک: محمدی‌ملایری، ۴/۱۳۸۰: ۲۸۴ تا ۲۹۲؛ همو، ۱۳۷۹: ۱۵۲ تا ۱۵۸؛ تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۱۴ تا ۲۳۷؛ اینوستراتس، ۱۳۵۱: ۲۲ تا ۲۹؛ میراحمدی، ۱۳۹۰: ۳۳۷ تا ۳۵۸).

۳-۱. ضرورت و اهمیت پژوهش

در ادبیات ایرانی دوره ساسانیان چیزی به نام «عهد خسرو پرویز به پسرش شیرویه» نشناخته است و خواه‌ناخواه پژوهش درباره وجود چنین عهدی و ویژگی‌هایی آن اهمیتی بسیار دارد. یک نتیجه بسیار مهم شناسایی چنین «عهد» ناشناخته‌ای، آگاهی از این نکته خواهد بود که گویا خسرو پرویز سال‌ها پیش از مرگ، بزرگ‌ترین پسرش شیرویه را به ولیعهدی برگزیده و برای او عهد نوشته بوده است و از این رو آشکار می‌گردد که اگر شیرویه با همدستی بزرگان و سپاهیان، پدرش خسرو پرویز را به زندان افکند، این کرده او در پاسخ به نادیده گرفته شدن حق ولیعهدی او بوده است؛ چون خسرو پرویز در آخرین روزهای فرمانروایی خود می‌خواست پسر کوچک‌ترش را به جانشینی برگزیند. گذشته از اهمیتی که پژوهش درباره این «عهد» ناشناخته برای رخدادهای پایان دوره فرمانروایی خسرو پرویز دارد، یک نتیجه سودمند شناختن تگه‌های بازمانده از «عهد خسرو پرویز به شیرویه» این خواهد بود که همچون چند پژوهنده‌ای که درباره نامه‌ای که خسرو پرویز از درون زندان برای پسرش شیرویه نوشته بود، پژوهش انجام داده‌اند، این تگه‌ها را بخش‌هایی از این نامه ندانیم، و آگاه می‌شویم که در گذار ادبیات ایرانی از دوره ساسانی به روزگار اسلامی، «عهد خسرو پرویز به پسرش شیرویه» با نامه‌ای که خسرو پرویز از زندان به پسرش شیرویه نوشته بود، با همدیگر آمیخته شده‌اند و این دو یکی انگاشته شده‌اند.

۲. بحث

۱-۲. 'عهد اردشیر بابکان به پسرش شاپور'

منابع تاریخی که سکه‌ها و سنگ‌نگاره‌ها نیز با آنها همخوانی دارند، گزارش می‌دهند که اردشیر بابکان، بنیانگذار خردمند و جنگجوی شاهنشاهی ساسانیان، سال‌ها پیش از مرگ، شاپور پسر شایسته خود را به ولیعهدی برگزیده (کارنامه اردشیر بابکان، ۱۳۷۸: ۸۷ تا ۱۰۹؛ طبری، ۱۳۵۲، ج ۲: ۵۸۷ تا ۵۸۹؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۶۸ تا ۷۱؛ یعقوبی، ۱/۱۳۶۶: ۱۹۴؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۱۷ تا ۶۲؛ مسعودی، ۱/۱۳۸۲: ۲۴۲؛ ثعالی مرغنی، ۱۳۷۲: ۲۸۱؛ فردوسی، ۶/۱۳۹۳: ۲۳۰ و ۲۳۱؛ برای داده‌های سکه‌شناختی و سنگ‌نگاره‌ها، نک: لوکونین، ۱۳۷۲: ۲۶۷ تا ۲۷۱، ۳۰۵ تا ۳۱۰؛ هینتس، ۱۳۸۵: ۱۶۱-۱۹۶؛ Wiesehofer, ۱۹۶-۱۶۱؛ Lushey, 1986: 377-380; Göbl, 1971: 42) و برای او «عهد» (= وصیت‌نامه/ اندرزنامه) نوشته بود (طبری، ۲/۱۳۵۲: ۵۸۵؛ مسعودی، ۱/۱۳۸۲: ۲۴۲ تا ۲۴۳؛ فردوسی، ۶/۱۳۹۳: ۲۲۹ تا ۲۳۸). ابن ندیم از کتابی به نام «عهد اردشیر» سخن می‌گوید که ابوجعفر (یا ابوالحسن) احمد بن یحیی بن جابر بلاذری (مرگ: ۲۷۹ هـ) آن را از پهلوی به عربی ترجمه کرده بود (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۱۲۵ تا ۱۲۶). او در گزارش دیگری، از کتابی به نام «عهد اردشیر بابکان الی ابنه سابور» یاد می‌کند (همان: ۳۷۷ و ۳۷۸) که خود احتمالاً کتاب جداگانه‌ای بوده است (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۱۵ تا ۲۱۸). همچنین در یک گزارش تاریخی دیگر از «نسخه عهد اردشیر الی ابنه سابور» یاد شده است (تجارب‌الأمم فی اخبار ملوک العرب والعجم، ۱۳۷۳: ۱۹۲ و ۱۹۳) که گویا گزیده‌ای از ترجمه عربی عهد اردشیر با افزوده‌هایی دیگر بوده است (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۱۸). متن پهلوی عهد اردشیر گم شده است و تنها پاره‌ای ترجمه‌های عربی آن وجود دارد. این عهد، مجموعه‌ای از پند و اندرزهای اردشیر بابکان درباره آیین‌ها و سنت‌های شهریاری همچون رفتار و گفتار پادشاه، یگانگی دین و پادشاهی، چگونگی گزینش ولیعهد و... به شاپور و پادشاهان ایرانی آینده ایران است (درباره عهد اردشیر، نک: کریستنسن، ۱۳۵۰: ۶۸-۷۷؛ محمدی ملایری، ۱۳۸۰، ج ۴: ۲۸۷-۲۹۰؛ تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۳۷ تا ۲۱۸؛ عهد اردشیر، ۱۳۴۸: ۳۱ تا ۶۱؛ میراحمدی، ۱۳۹۰: ۳۳۸ تا ۳۴۱).

۲-۲. 'عهد شاپور به پسرش هرمزد'

شاپور یگم نیز پیش از مرگ، از همه پسران خود، شاهزاده هرمزد را ولیعهد خوانده بود (طبری، ۱۳۵۲، ج ۲: ۵۹۳ تا ۵۹۵؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۲۶؛ ثعالی مرغنی،

۱۳۷۲: ۲۸۷؛ فردوسی، ۶/۱۳۹۳: ۲۴۹ و ۲۵۰؛ برای نشانه‌های ولیعهدی هرمزد در سنگ‌نگاره‌ها و سنگ‌نوشته‌ها، نک: جلیلیان، ۱۳۹۰: ۵۳ تا ۵۷)، و آگاهییم که «عهد شاپور به پسرش هرمزد» یکی از عهدهای شناخته شده دوره ساسانیان بوده است که ترجمه تگه‌هایی از آن در کتاب‌های فارسی و عربی دیده می‌شود (مسعودی، ۱/۱۳۸۲: ۲۴۵؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۲۸۶ تا ۲۸۷، که عهد شاپور به هرمزد را عهدی مفصل (عهداً طویلاً) خوانده و گزیده‌هایی از آن را درباره شیوه درست مالیات‌گیری، بخشش‌ها و پاداش‌های شاهانه و اهمیت گماشتن جاسوسان در میان مردم از خویشاوندان و همسایگان خود آنها، بازگو کرده است؛ فردوسی، ۱۳۹۳: ۶/۲۴۹ و ۲۵۰). ابوالحسن محمد عامری (سده چهارم هجری) «عهد شاپور به هرمزد» را مفصل‌تر از دیگران آورده و چند اندرز آن را از کتاب خداینامه بازگو کرده (عامری، ۱۳۷۶: ۲۹۶، ۲۹۸، ۴۲۷، ۴۳۵)، که این خود نشان می‌دهد عهد شاپور در یکی از ترجمه‌های عربی خداینامه آمده بوده است. به‌طور کلی، همه تگه‌های بازمانده از عهد شاپور به هرمزد، اندرزها و سفارش‌های شاپور درباره شیوه‌ها و آیین‌های شهریاری نیک‌اند (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۲۰ و ۲۲۱).

۳-۲. 'عهد قباد به پسرش خسرو انوشیروان'

در سده ششم میلادی، قباد یگم در دوره زندگانی خود، پسرش خسرو را به ولیعهدی برگزید (پروکوپسوس، ۱۳۸۲: ۱۰۲؛ یعقوبی، ۱/۱۳۶۶: ۲۰۲؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۹۶؛ طبری، ۲/۱۳۵۲: ۶۴۱؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۷۴؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۴۴؛ تجارب‌الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۳: ۲۷۳ و ۲۷۴؛ فردوسی، ۶/۱۳۹۳: ۸۱ و ۸۲؛ ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۸۵ و ۲۲۵)، و «عهد» او به خسرو شناخته شده است (تجارب‌الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۳: ۲۷۳ و ۲۷۴؛ فردوسی، ۷/۱۳۹۳: ۸۱-۸۳؛ تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۲۱). به گزارش پروکوپسوس، شاهزاده کاووس، بزرگ‌ترین پسر قباد بود و در چارچوب آیین شهریاری ایرانیان، بزرگ‌ترین پسر جانشین پدرش می‌شد، اما قباد از کاووس بیزار بود و کوشید تا خسرو، کوچک‌ترین پسرش را جانشین خود گرداند. قباد که اکنون سالخورده بود و از جنگی خانگی پس از مرگ خویش اندیشناک بود، با پیشنهاد معاهده صلح و پایان دادن به جنگ با رومی‌ها، از امپراتور روم، ژوستین (۵۱۷-۵۲۷ م.) خواست که شاهزاده خسرو را به پسرخواندگی خود گیرد و پس از مرگ قباد از حق پادشاهی او پشتیبانی کند. چون گفتگوهای صلح بیفایده بود و پیشنهاد قباد پذیرفته نشد، او در هم‌اندیشی با یکی از بزرگان به نام ماهبوز در وصیت‌نامه‌ای، خسرو را جانشین خود خواند و آسوده بود که همه ایرانیان به

وصیت او پایبند خواهند بود. قباد به زودی درگذشت - ۱۳ سپتامبر ۵۳۱ م - و پس از آیین‌های سوگواری او، کاووس بزرگ‌ترین پسر قباد، به پشتوانه قانون شهریاری ایرانیان، آماده گرفتن تاج و تخت فرمانروایی شد. با وجود این، ماهبوذ یادآور شد که تنها آن شاهزاده‌ای پادشاه خواهد شد که همه بزرگان شاهنشاهی در گزینش وی همداستان گردند. کاووس با این پنداشت که همه بزرگان او را خواهند پذیرفت، بزرگان را به انجمن درآورد. چون ماهبوذ در این انجمن، وصیت نامه قباد را خواند، بزرگان ایران به پاس نیکی‌های قباد، خسرو را به شاهی برداشتند (پروکویوس، ۱۳۸۲: ۵۵ تا ۵۵ و ۱۰۲).

یک گزارش تاریخی دیگر هم می‌گوید، قباد نزدیک به مرگ خود، برای خسرو «عهد» نوشت و به «قاضی القضاة» (= موبدان موبد) سپرد و گفت هرگاه «از اولاد من شخصی متولّی امر سلطنت گردد، این عهدنامه به حضور جمع بر او خوانی». در آغاز این «عهدنامه» نوشته شده بود: «هذا ما عهد علیه قباد بن فیروز الی ابنه کسری، در حالتی که وی را به سلطنت اصطفی کرد و از برای امور مملکت اختیار فرمود». پس از مرگ قباد، موبدان موبد و وزیر، «ارباب مناصب و اصحاب مراتب و جمهور خلایق» را گرد آوردند و آن «عهدنامه» را برای خسرو خواندند. او به پراخاست و در سخنرانی تاجگذاری خود، با اشاره به مهربانی و دادگری و میانه‌روی پدرش، و با فراخواندن همگان به وفاداری و فرمانبرداری، نوید داد که او هم در شهریاری خود، شیوه پادشاهی پدرش را پیش گیرد؛ «ارباب دین و اصحاب یقین» را بزرگ دارد، و همه کارگزاران شاهنشاهی را تا آنگاه که فرمانبردار باشند پایگاه افزایش (تجارب‌الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۳: ۲۷۳ و ۲۷۴). فردوسی هم گزارش می‌دهد که قباد پیش از مرگ، «یکی نامه» نوشت و در آن وصیت کرد که: «به کسری سپردم سزاوار تخت؛ پس از مرگ ما او بود نیک‌بخت». او همگان را به وفاداری و فرمانبرداری از خسرو خوانده بود و نامه را «مهر زرین نهاد» و به موبد سپرد. پس از مرگ قباد و پایان گرفتن سوگ او، موبد نامه قباد را در «انجمن» ایرانیان گشود و ولیعهد را به تخت شاهی نشانند (فردوسی، ۷/۱۳۹۳: ۸۱ تا ۸۳).

۲-۴. 'عهد خسرو انوشیروان به پسرش هرمزد'

گویا! آخرین فرمانروایی که در دوره ساسانیان یکی از پسران خود را ولیعهد خواند و برای او عهد نوشت، خسرو انوشیروان بوده باشد (یعقوبی، ۱/۱۳۶۶: ۲۰۴؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۱۰۳؛ طبری، ۲/۱۳۵۲: ۷۰۶؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۴۴؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۶۲؛ فردوسی، ۷/۱۳۹۳: ۴۴۵ و ۴۵۶؛ تجارب‌الأمم فی اخبار ملوک العرب و

العجم، ۱۳۷۳: ۳۱۵ و ۳۱۶). فردوسی می‌گوید: خسرو انوشیروان پسرش هرمزد را در «خردمندی و بخشندگی و راستی و نیکی» از دیگر پسران خود گرانمایه‌تر دیده‌بود و پس از آزمودن هنر و دانش هرمزد، او را به ولیعهدی برگزید و «نشستند عهدی به فرمان شاه؛ که هرمزد را داد تخت و کلاه». خسرو این «عهد» را که در آن پسرش هرمزد را به دادگری، بردباری، بخشندگی و پرستش خداوند اندرزاها داده‌بود، مَهر نهاد و پیش چشم بزرگان و خردمندان به «موید» سپرد تا نگاه دارد (فردوسی، ۷/۱۳۹۳: ۴۴۶ تا ۴۶۲؛ همچنین نک: دینوری، ۱۳۷۱: ۱۰۳، که می‌گوید خسرو برای هرمزد «عهد» نوشت و آن را به «رئیس نَساکهم فی دینهم» (= موبدان موبد) سپرد؛ یعقوبی، ۱/۱۳۶۶: ۲۰۴؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۶۲).

ابن ندیم در سده سوم هجری به دو «عهد» عربی درباره پندها و اندرزهای خسرو به هرمزد اشاره می‌کند: یکی «کتاب عهد کسری الی ابنه هرمز یوصیه حین اصفاه المُلک و جواب هرمز ایاه» (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۵۵۹؛ همچنین نک: محمدی ملایری، ۴/۱۳۸۰: ۲۱۷، ۲۸۴ تا ۲۸۶؛ العاکوب، ۱۳۷۴: ۱۱۸ و ۱۱۹). این عهد، باید اندرزها و پندهای خسرو انوشیروان به پسرش هرمزد درباره کشورداری و آیین شهریاری و یک نامه از هرمزد در پاسخ به آن بوده‌باشد (محمدی ملایری، ۴/۱۳۸۰: ۲۱۷؛ تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۲۱ و ۲۲۲). دیگری «کتاب عهد کسری انوشروان الی ابنه الذی یُسَمی عین البلاغه» (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۵۵۹؛ همچنین نک: محمدی ملایری، ۴/۱۳۸۰: ۲۱۷، ۲۹۱ و ۲۹۲؛ العاکوب، ۱۳۷۴: ۱۲۰). این عهد هم پند و اندرزهای خسرو به پسرش بوده‌است که چون بسیار بلیغ و شیوا بود، آن را «عین البلاغه» (= سرچشمه بلاغت) می‌گفته‌اند (محمدی ملایری، ۴/۱۳۸۰: ۲۱۷؛ تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۲۲). شاید «عهد» نخستین که مجموعه‌ای از اندرزهای خسرو انوشیروان به هرمزد و پاسخ‌های او به پدر بوده‌است، اشاره به داستان آزمودن دانش و هنر شاهزاده هرمزد دارد که در شاهنامه آمده‌است (فردوسی، ۷/۱۳۹۳: ۴۴۶ تا ۴۵۵) و سپس «عهد» دوم نوشته شده‌است و در آن هرمزد، جانشین خسرو انوشیروان خوانده می‌شود (محمدی ملایری، ۵/۱۳۸۲: ۳۹۸ و ۳۹۹).

اینوستراتسلف می‌گوید «کتاب عهد کسری انوشروان الی ابنه الذی یُسَمی عین البلاغه»، با «کتاب عهد کسری الی ابنه هرمز یوصیه حین اصفاه المُلک و جواب هرمز ایاه»، یکی است (اینوستراتسلف، ۱۳۵۱: ۲۵ و ۲۶)، اما به عقیده محمدی ملایری چون ابن قتیبه دینوری در کتاب عیون الاخبار، در گزارش تگه‌هایی از نامه خسرو پرویز به پسرش شیرویه، اندرزهایی از زبان خسرو درباره شیوه‌های بلاغت و آیین سخنوری آورده است و از سوی دیگر، ابن ندیم درباره

«کتاب عهد کسری الی ابنه الذی یسمی عین البلاغه» می گوید این عهد را «عین البلاغه» (= سرچشمه بلاغت) می خوانده اند، شاید بتوان گفت که «کتاب عهد کسری الی ابنه الذی یسمی عین البلاغه»، همان نامه خسرو پرویز از درون زندان به پسرش شیرویه بوده است (محمّدی ملایری، ۴/۱۳۸۲: ۲۱۸ و ۲۱۹؛ همو، ۱۳۷۴ ب: ۳۶). با وجود این، اشاره ابن ندیم به «کسری انوشیروان» در نام این عهد، آشکارا نشان می دهد که این عهد نمی تواند همان نامه خسرو پرویز به شیرویه باشد. ابن ندیم از «عهد» دیگری به نام «کتاب عهد کسری الی من ادرك التعليم من یتنه» یاد می کند (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۵۵۹؛ همچنین نک: محمّدی ملایری، ۱۳۸۰/۴: ۲۱۷ و ۲۸۶؛ العاکوب، ۱۳۷۴: ۱۱۹ و ۱۲۰). این «عهد» کتابی از خسرو - یکم یا دوّم؟ - درباره تعالیم اخلاقی و تربیتی بوده است که گویا شاهزادگان باید آن را می آموخته اند (محمّدی ملایری، ۴/۱۳۸۲: ۲۱۷ و ۲۸۶؛ همو، ۱۳۷۴ ب: ۳۶). به عقیده اینوستراتسفس، این سه کتاب، یکی بوده اند و ابن ندیم به اشتباه آنها را سه کتاب جداگانه شناخته است (اینوستراتسفس، ۱۳۵۱: ۲۵ و ۲۶). با وجود این، چنان که محمّدی ملایری می گوید، نمی توان پذیرفت ابن ندیم که خود وراق و کتاب شناس بوده است و کتاب هایی را که در الفهرست خود می آورد یا خود دیده بود و یا توصیف آنها را از افراد مؤثق می شنیده است، یک کتاب را با سه نام گوناگون آورده باشد. از سوی دیگر، نام این کتابها آشکارا نشان می دهند که موضوع آنها یکسان نبوده است که بتوان همه آنها را یک کتاب پنداشت (محمّدی ملایری، ۴/۱۳۸۲: ۲۱۸ و ۲۱۹، ۲۹۱ و ۲۹۲؛ همو، ۱۳۷۴ ب: ۳۶). اگرچه چنان که آمد این پژوهنده ایرانی یکبار «کتاب عهد کسری انوشیروان الی ابنه الذی یسمی عین البلاغه» را همان نامه خسرو پرویز به شیرویه خوانده است، اما در پایان نتیجه می گیرد که کسری یا خسرو یاد شده در این کتابها خسرو یگم انوشیروان است، نه خسرو دوّم، چون خسرو انوشیروان است که در تاریخ ساسانیان و در ادبیات ایرانی و عربی، نماد و تجسم یک پادشاه آرمانی است و نوشته ها و اندرزها و گفتارهای خردمندانه بسیاری به نام او شناخته شده اند، نه خسرو دوّم (محمّدی ملایری، ۴/۱۳۸۲: ۲۱۸ و ۲۸۶؛ همو، ۱۳۷۴ ب: ۳۶).

۲-۵. شاد باد ملک شیرویه شاهنشاه!

در پایان دوره فرمانروایی خسرو پرویز و پس از یک دوره بسیار درخشان از پیروزی های جنگی ایرانیان در نبرد با امپراتوری روم شرقی، هراکلیوس امپراتور سخت کوش رومی ها با سیاست های جنگی کامیابانه خود، سپاهیان ایرانی را در بخش هایی از آسیای کوچک و میانرودان و آذربایجان پس راند و پیش چشمان

شگفت‌زده ایرانیان تا نزدیکی‌های تیسفون، تختگاه ایرانیان، پیش تاخت (درباره این رخدادها، نک: کریستن سن، ۱۳۷۴: ۵۸۲ تا ۵۸۴؛ فرای، ۱۳۷۳: ۲۶۴ تا ۲۶۷؛ همو، ۱۳۸۳: ۵۳۵ تا ۵۳۷؛ وینتر و دیکناس، ۱۳۸۶: ۳۴ تا ۳۷، ۹۷ تا ۱۰۰؛ شیمان، ۱۳۸۴: ۷۱ تا ۷۸؛ کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۹۴ تا ۲۰۸). در ژانویه سال ۶۲۸ م. با پیشروی هراکلیوس به سوی دستگرد (کاخ شاهانه خسرو پرویز، در ۱۰۰ کیلومتری شمال شرقی پایتخت، در جاده تیسفون به همدان)، خسرو با گنجینه‌ها و زنان و فرزندان خود، به تیسفون گریخت و سپس با گذشتن از رود دجله در شهر وه - اردشیر (= سلوکیه تیسفون) در کناره غربی دجله فرود آمد (Theophanes, 1997: 450-452؛ کریستن سن، ۱۳۷۴: ۶۰۹ تا ۶۱۴)؛ سپس خسرو با همسرش شیرین و دو پسر خود، مردانشاه و شهریار که از شیرین زاده شده بودند، با این خیال که مردانشاه را جانشین خود گرداند، دوباره به تیسفون بازگشت و دیگر زنان خود را با شیرویه، بزرگ‌ترین پسر خود و پسران دیگرش در وه - اردشیر جای گذاشت (Theophanes, 1997: 453-454).

در آیین شهریاری دوره ساسانیان و در گزینش ولیعهد، هرگاه چند شاهزاده قانونی و شایسته گرفتن پادشاهی وجود داشتند، برتری با بزرگ‌ترین پسر پادشاه بود، و پدرش باید او را جانشین خود می‌خواند (Shapur Shahbazi, 1993: 430). نادیده انگاشته شدن شاهزاده نخست‌زاده، نشانه آغاز جنگی خانگی بود (نک: دینوری، ۱۳۸۱: ۸۷؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۶۱؛ فردوسی، ۱۳۹۳: ۷/۳ تا ۱۱؛ پروکوپئوس، ۱۳۸۲: ۵۱ و ۱۰۲). شاهزاده شیرویه، از همه پسران خسرو بزرگ‌تر بود (Theophanes, 1997: 454؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۹۶ تا ۷۹۷، ۸۱۶؛ تجارب‌الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۳: ۳۵۲) و مادر او، مریم دختر امپراتور موریکیوس بود (یعقوبی، ۱۳۶۶: ۱/۲۰۸؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۹۷؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۹۶؛ مقدسی، ۱۳۷۴: ۱/۳ تا ۳: ۵۱۹ و ۵۲۰؛ فردوسی، ۱۳۹۳: ۸/۲۴۳ تا ۲۴۶؛ ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۴۹، ۲۵۷؛ بسنجید با: نولدکه، ۱۳۷۸: ۳۰۵ و ۳۰۶؛ پانوش شماره ۲).

خسرو در بازگشت به تیسفون، می‌خواست حق نخست‌زادگی شیرویه را نادیده گیرد و مردانشاه پسر خردسال شیرین را جانشین خود گرداند و این چیزی نبود که شیرویه از آن خشنود باشد. اگرچه منابع ایرانی و عربی، شیرویه را تنها همچون شاهزاده‌ای گرفتار در چنگ بزرگان و بازیچه دست دشمنان خسرو پرویز نشان می‌دهند، به گزارش توفانس این خود شیرویه بود که خشمگین از اندیشه پدرش برای گزینش مردانشاه به جانشینی و نادیده گرفته شدن حق نخست‌زادگی خود،

به جنگ با پدرش دست گشود. شیرویه به گوندابوسان (در گزارش‌های ایرانی و عربی: گشنسپ اسپاد یا اسپاد گشنسپ) که از فرماندهان سپاه ایران بود پیغام فرستاد و یادآور شد که چگونه «خسرو، این مرد اهریمنی» کشور پارسیان را نابود کرده‌است و اکنون می‌خواهد با نادیده گرفتن پسر بزرگ‌تر، شهریار را به مردانشاه واگذارد. شیرویه نوید داده بود که اگر گوندابوسان بتواند سپاهیان را با شیرویه همداستان گرداند و او پادشاه شود، به دستمزد و پایگاه همه آنها افزوده خواهد شد و با رومی‌ها و ترک‌ها هم صلح می‌کند. گوندابوسان هم پاسخ داده بود که او با همه توانایی خود با سپاهیان و فرماندهان گفتگو می‌کند و می‌کوشد آنها را با شیرویه همداستان سازد. به خواست شیرویه، در روز ۲۳ فوریه سال ۶۲۸ م. گوندابوسان با سپاه خود در کناره یک پُل روی دجله با شیرویه که دو پسر شهروراز و پسرانی از دیگر بزرگان همراه او بودند دیدار کرد و شیرویه هم او را با پیغام آشتی به سوی هراکلیوس در آذربایجان فرستاد. امپراتور روم، در پاسخ به شیرویه از او خواست تا زندان‌ها را بگشاید و رومی‌های زندانی را برای جنگ با خسرو با خود همداستان سازد. شیرویه بیدرنگ زندانیان را بیرون آورد و با کمک آنها و دیگر هواداران خود، به کاخ پدرش در تیسفون یورش برد (Theophanes, 1997: 454-455).

گزارش‌های تاریخی ایرانی و عربی هم گزارش مفصلی درباره روزهای پایانی زندگی و فرمانروایی خسرو پرویز آورده‌اند و بازگو می‌کنند که چگونه گروهی از بزرگان و اشراف و رؤسای خاندان‌های نژاده ایرانی که از سیاست‌ها و شیوه فرمانروایی خسرو پرویز خشمگین و بیزار بودند، در کشتن او هم‌پیمان شدند (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۳۷؛ طبری، ۲/۱۳۵۲: ۷۶۷؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۹۶؛ تجارب‌الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۳: ۳۵۲ و ۳۵۳؛ فردوسی، ۱۳۹۳: ۸/۲۹۹ و ۳۰۰). نکته مهم این‌که، در این گزارش‌ها چیزی درباره کنکاش خود شیرویه در آخرین روزهای فرمانروایی پدرش و کوشش‌های او در همداستانی با بزرگان و فرماندهان سپاه دیده نمی‌شود و او را همچون یک شاهزاده آرام و بازیچه دشمنان خسرو پرویز نشان می‌دهند، چنان‌که گویی خود او هرگز در اندیشه گرفتن تاج و تخت پدرش نبوده است! از این رو، اگرچه تئوفانس آشکارا خود شیرویه را آغازگر شورش می‌داند، منابع شرقی می‌گویند که دشمنان پادشاه، شبانه به کاخی در بابل رفتند که شیرویه و دیگر پسران خسرو در آنجا پیش چشم نگهبانان زندگی می‌کردند. آنها شیرویه را با خود به شهر وه - اردشیر آوردند و با گشودن زندان‌ها گروه بزرگی از زندانیان را با او همداستان کردند. در تیسفون،

هواداران شیرویه فریاد «قباد شاهنشاه» - یا «شاد باد ملک شیرویه شاهنشاه» و یا «باش باش شیرویه شاهنشاه» را بانگ زدند و خواب را از چشم پادشاه سالخورده ربودند. با این فریادها خسرو آگاه شد که پسرش شیرویه/قباد دوم را پادشاه خوانده‌اند و نگاهبانان او هم با شنیدن این بانگ شوم گریختند و پراکنده شدند. خود خسرو هم بیمناک از رخدادهای آینده، به باغ هندوان در گوشه کاخ شاهی گریخت و پنهان گردید. روز دیگر شورشیان شیرویه را به کاخ پادشاه آوردند. آنها پادشاه تاج باخته را هم در باغ گرفتند و در اتاق کوچکی از کاخ زندانی کردند (طبری، ۲/۱۳۵۲: ۷۶۷؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۹۷ و ۷۹۸؛ تجارب‌الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۳: ۳۵۳؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۹۷ و ۳۹۸).

گزارش ثعالبی هم چنان است که گویا شیرویه از کنکاش و شورش بزرگان آگاه نیست و تنها یک بازیچه دست آنان بوده‌است. او می‌گوید هنگامی که بزرگان و اشراف به خانه‌ای رفتند که شیرویه و برادران او در آنجا همچون زندانیان زندگی می‌کردند، نگاهبانان گریختند و شیرویه که از توطئه و همداستی آنها آگاه نبود، دچار ترس شد و گریست و افسوس خورد که شاید پدرش را از دست داده‌است! اما بزرگان به او گفتند که «ما آمده‌ایم تا تو را به جای پدرت به تخت شهریاری نشانیم، بهتر آن که بپذیری، و آلتا تو را خواهیم کشت و شهریاری را به یکی دیگر از برادران تو خواهیم بخشید» (ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۹۷).

ابن بلخی هم می‌گوید: بزرگان ایرانی هم پیمان شدند و «شیرویه را بر پدر بیرون آوردند و او امتناع می‌کرد، گفتند اگر تو نکنی ما دیگری را بیاریم و تو را نیز نگذاریم، پس با ایشان متفق گشت، و پرویز را گرفتند» (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۵۷).

بلعمی در توصیف زنده‌ای از آنچه در این شب رخ داده بود، می‌گوید: بزرگان ایرانی شیرویه را «با خویشتن یکی کردند و گفتند: ما ملک از پدرت بستانیم و به تو دهیم، شیرویه اجابت کرد». آنگاه پسر بندویه را هم که دشمن خسرو بود با خود همداستان کردند و شبانه با سپاهیان به زندان یورش بردند و آن زندانیانی را که خسرو می‌خواست آنها را بکشد، بیرون آوردند. هم‌پیمانان به خانه شیرویه رفتند و «او را به ملک بنشانند و خواستند که همان شب پرویز را از سرای بیرون آورند، شیرویه گفت: شب است رها کنید تا بامداد، مردمان بر شیرویه گرد آمدند و هم در آن شب با او بیعت کردند، روز آذر اندر آذر ماه». دشمنان خسرو پرویز که نمی‌خواستند دست از گرفتن پادشاه بکشند «همه باز گشتند و بر در آن سرای بایستادند بر پشت اسبان، که پرویز در آنجا بود، تا روز گشت، در بگشادند». در آیین ایرانیان «همه شب پاسبانان بانگ کردند بر بام کوشک ملک، و نام آن

ملک بردندی تا مردم دانستندی که ملک به سلامت است»، اما آن شب به فرمان همیمانان بانگ «شاد با ملک شیرویه شاهنشاه» زدند و خسرو پرویز با شنیدن این بانگ، از شورش آگاه شد و در باغ پیوسته به کاخ شاهی پنهان گشت. سپس او را گرفتند و به اشاره شیرویه در خانه‌ای از کاخ نگهداشتند (بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۹۷ تا ۷۹۹).

۶-۲. نامه خسرو پرویز به پسرش شیرویه

گویا شیرویه در آغاز نمی‌خواست دست خود را به خون پدرش بیالاید و شاید می‌اندیشید که می‌تواند با وجود زنده بودن پدرش، همچنان پادشاه باشد؛ اما بزرگان ایرانی نمی‌خواستند این پدر و پسر با هم در تختگاه زنده باشد و از این رو، گستاخانه و آشکارا به شیرویه گفتند که نشاید ما را دو پادشاه باشد، یا پدرت را بکش که ما فرمانبردار تو باشیم و یا تو را از تخت فرود می‌آوریم و دوباره چون گذشته فرمانبردار او می‌شویم (طبری، ۲/۱۳۵۲: ۷۶۹؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۹۹؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۱۳۷؛ تجارب‌الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۳: ۳۵۴). شیرویه که از سویی نمی‌خواست دست به خون پدر بیالاید و از سوی دیگر، در چنگ بزرگان و اشراف نیرومند همچون بنده‌ای بود (فردوسی، ۸/۱۳۹۳: ۳۵۹)، با هم‌اندیشی بزرگان بیزار از خسرو، در پیغامی یکایک گناهان پدر را به او یادآور شد و از او خواست اگر پاسخی دارد باز گوید. خسرو با زبانی آمیخته با نکوهش شیرویه، چنان به همه پرسش‌ها پاسخ داد که حتی شیرویه با شنیدن پاسخ‌های پدر از اندیشه کشتن او بازگشت، اما بزرگان خشمگینانه کشتن پدرش را خواستار شدند (دینوری، ۱۳۷۴: ۱۳۷ تا ۱۴۰؛ طبری، ۲/۱۳۵۲: ۷۶۹ تا ۷۷۹؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۰ تا ۸۱۳؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۹۹ تا ۴۰۱؛ تجارب‌الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۳: ۳۵۹؛ فردوسی، ۸/۱۳۹۳: ۳۲۳ تا ۳۶۳؛ همچنین نک: محمدی، ۱۳۷۴ ب: ۱۴۸ تا ۲۰۸؛ همو، ۱/۱۳۷۲: ۳۸۹ تا ۳۵۹).

متن فارسی میانه پیغام‌نامه شیرویه و پاسخ‌های خسرو پرویز گم شده، اما تکه‌هایی از ترجمه عربی آن در منابع تاریخی عربی و فارسی بازگو شده است. شاید بخش‌هایی از این نامه در خداینامه دوره ساسانیان وجود داشته است و از راه ترجمه عربی خداینامه به این منابع تاریخی و خود شاهنامه فردوسی راه یافته باشد (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۳۵).

پیغام‌نامه شیرویه را به پدرش می‌توان گزارش محاکمه‌ای دانست که بزرگان و اشراف نیرومند تیسفون، پس از به زندان افکندن خسرو پرویز و بخشیدن تاج و تخت فرمانروایی به پسرش شیرویه انجام دادند تا گناهکاری آن پادشاه و حقانیت

خود را برای همه باز گویند. نامه شیرویه، ادعای نامه‌ای است که بزرگان هوادار شیرویه ساخته و پرداخته‌اند و از زبان او برای خسرو پرویز که زندانی شده بود، فرستاده‌اند. در این نامه، بزرگان ایرانی از دیدگاه خود، همه کارهای ناشایست و سیاست‌های نادرست و ستمگری‌های خسرو را یادآور شده‌اند و او را سزاوار چنین سرنوشت و پادافره‌ای شناخته‌اند.

مجموعه گناهان خسرو پرویز که در گزارش‌های تاریخی گوناگون بازتاب یافته است، چنین‌اند: ۱. گرفتن پادشاهی از پدر با ستمگری و کور کردن و کشتن او؛ ۲. بدخویی با فرزندان و بازداشتن آنان از همنشینی با دیگران و گرفتن آسایش از آنها؛ ۳. انباشتن ثروت بسیاری که با زور و سخت‌گیری از مردم ستانده شده بود در گنج‌خانه‌ها و بیزاری مردم و گرفتار شدن آنها به رنج بسیار (طبری، ۲/۱۳۵۲: ۷۷۰؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۱۳۸؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۰ تا ۸۰۲؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۴: ۳۹۹؛ تجارب الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۳: ۳۵۴ تا ۳۵۵؛ فردوسی، ۸/۱۳۹۳: ۳۲۵ و ۳۲۶)؛ ۴. نگاه داشتن سپاهیان در مرزها و دورداشتن آنان از زن و فرزند خویش (طبری، ۲/۱۳۵۲: ۷۷۰؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۱ و ۸۰۲؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۴: ۳۹۹)؛ ۵. ناسپاسی در برابر نیکی‌های موریکیوس، امپراتور روم که هم خسرو را پناه داده بود و برای جنگ با بهرام چوبین سپاه بخشید و هم دختر دل‌بند خویش را به همسری او در آورده بود؛ اما خسرو با ناسپاسی، درخواست‌های رومی‌ها را برای بازگرداندن چلیپای مسیح که خود او و دیگر ایرانیان هیچ نیازی به آن نداشتند، پذیرفته بود؛ ۶. سخت‌گیری و خشونت فراوان در ستاندن خراج بسیار از مردم (طبری، ۲/۱۳۵۲: ۷۷۰؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۱۳۸؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۱ و ۸۰۲؛ تجارب الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۳: ۳۵۵ و ۳۵۶؛ فردوسی، ۸/۱۳۹۳: ۳۲۵ و ۳۲۶)؛ ۸. درشت‌خویی با آنهایی که سال‌های زیادی زندانی بودند و از بیچارگی و دوری از خانواده‌هایشان در رنج و بدبختی زندگی می‌کردند؛ ۹. نگاه داشتن زنان بسیار در کاخ خود و بازداشتن آنان از گرفتن شوی و زادن فرزند (طبری، ۲/۱۳۵۲: ۷۷۰؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۱ و ۸۰۲؛ تجارب الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۳: ۳۵۵ و ۳۵۶)؛ ۱۰. زندانی کردن بیست هزار جنگاور و اندیشه کشتن آنها که چرا از جنگ با رومی‌ها بازگشته‌اند و یا در جنگ با عرب‌ها در ذی‌قار ایستادگی نکرده و گریخته‌اند؛ ۱۱. کشتن نعمان بن منذر پادشاه حیره (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۳۸؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۲؛ تجارب الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۳: ۳۵۵)؛ ۱۲. اندیشه کشتن یزدگرد پسر شهریار؛ ۱۳. کشتن مردانشاه، پادگوسپان نيمروز (بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۲ و ۸۰۳).

پاسخ‌های خسرو به نامه شیرویه هم، دفاعیه‌ای است که در آن خسرو یکایک تهمت‌ها و سرزنش‌های شیرویه و بزرگان را مغرورانه و آمیخته با نکوهش شیرویه پاسخ می‌دهد و برای انجام کارها و سیاست‌های خود استدلال‌هایی می‌آورد (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۳۹ و ۱۴۰؛ طبری، ۱۳۵۲: ۲/۷۷۲ تا ۷۷۷؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۵ تا ۸۱۳؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۴۰۱ و ۴۰۰؛ تجارب‌الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۳: ۳۵۷ تا ۳۵۹؛ فردوسی، ۱۳۹۳: ۸/۳۲۷ تا ۳۵۲؛ محمّدی، ۱۳۷۴ ب: ۱۴۸ تا ۲۰۸؛ همو، ۱۳۷۲: ۱/۳۵۹ تا ۳۸۹؛ همچنین برای دیگر اشاره‌های کوتاه به نامه‌نگاری شیرویه با خسرو پرویز درباره زشتی‌ها و گناهان او، نک: یعقوبی، ۱/۱۳۶۶: ۲۱۳؛ جاحظ، ۱۳۸۶: ۷۰؛ مسعودی، ۱/۱۳۸۲: ۲۷۴؛ ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۵۷).

نولد که عقیده دارد که نامه شیرویه و پاسخ‌های خسرو نباید واقعی پنداشته شوند، چرا که اگرچه پاسخ‌های طولانی خسرو به پرسش‌های شیرویه نشان می‌دهند نویسنده آنها از نزدیک با رخدادهای شورش شیرویه و کشته شدن خسرو آشنا بوده است، اما این پرسش و پاسخ پس از مرگ خسرو و شیرویه و شاید در دوره یزدگرد سوم، نوه خسرو نوشته شده‌اند (نولد که، ۱۳۷۸: ۳۸۴ پانویشت شماره ۱)؛ اما کریستنسن می‌گوید نامه شیرویه و پاسخ‌های خسرو کاملاً تاریخی و درست هستند و نمی‌توان پذیرفت درباره رخداد بزرگی چون شورش شیرویه و محاکمه خسرو پرویز یکی از نویسندگان با خیال‌پردازی نامه شیرویه و پاسخ‌های خسرو را ساخته و پرداخته باشد (کریستنسن، ۱۳۷۴: ۶۴۳). همچنین به عقیده او، احتمالاً منابع اسلامی، پیغام‌های شیرویه و خسرو را به همدیگر، از کتاب پهلوی تاج‌نامک گرفته‌اند که در آن جزئیات زیادی درباره زندانی شدن خسرو پرویز و پیغام‌های این پدر و پسر وجود داشته است (همان: ۶۴۲ و ۶۴۳، پانویشت شماره ۴). تفضلی هم عقیده دارد که احتمالاً این نامه را هواداران خسرو پرویز پس از کشته شدن او برای تبرئه این پادشاه ساخته‌اند (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۳۵).

پاره‌ای اشاره‌ها در منابع تاریخی نشان می‌دهند که احتمالاً در آغاز، پیغام شیرویه و پاسخ‌های خسرو، شفاهی بوده‌اند و روزگاری دیرتر آنها را نوشته‌اند (محمّدی، ۱۳۷۴ الف: ۲۷۲ و ۲۷۳؛ تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۳۵). طبری می‌گوید شیرویه اسفادجشنس (= اسپادگشنسپ) را پیش پدرش فرستاد و گفت: «پیش پادشاه، پدر ما، شو و با وی بگوی که نه ما و نه هیچکس از رعیت ما سبب این بلایی که بدان دچار شده‌ای، نبوده‌ایم، این قضای خدا بود که به کیفر اعمال بد تو رسید». اسفادجشنس «پیغام شیرویه را به خاطر سپرد و سوی خسرو شد تا پیغام بگزارد»، و

چون پیش خسرو رفت، او گفت «اکنون پیغام خود بگزار و سخنی که آورده‌ای باز گوی. اسفادجشنس پیام شیرویه را بگفت و کلمه‌ای وانگذاشت و نسق آن را دیگر نکرد. خسرو گفت به پاسخ این پیغام به شیرویه کوتاه زندگانی بگو...». اسفادجشنس پس از شنیدن گفته‌های خسرو «سوی شیرویه رفت و سخنان خسرو را با وی بگفت و چیزی از آن کم نکرد.» (طبری، ۲/۱۳۵۲: ۷۷۰ تا ۷۷۷؛ برای متن عربی نک: همو، ۲/۱۹۶۰: ۲۱۹ تا ۲۲۷). دینوری هم می‌گوید شیرویه «به یزدان جشنس که صاحب دیوان رسالت بود و مهتر دبیران گفت هم اکنون این پیام را از سوی ما برای پدرمان ببر و به او بگوی عقوبتی که هم‌اکنون از جانب خداوند به تو رسیده‌است، به سبب گناهایی است که در گذشته انجام داده‌ای». یزدان جشنس «پیام شیرویه را به او گفت و هیچ حرفی از آن فروگذار نکرد. خسرو گفت: پیام را رساندی و اینک پاسخ آن را بشنو و به او برسان. به شیرویه کوتاه‌عمر کم‌خرد ناقص‌العقل بگو...». خسرو پس از پاسخ دادن به یکایک گناهان، به یزدان جشنس گفت: «اکنون پیش شیرویه برو و تمام این پیام را به اطلاع او برسان. یزدان جشنس بدون آنکه چیزی از آن کم و کاست کند، به شیرویه نقل کرد و او سخت اندوهگین شد.» (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۳۸ تا ۱۴۰؛ برای متن عربی نک: همو، ۱۹۶۰: ۱۰۷ تا ۱۱۰؛ همچنین نک: تجارب‌الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۳: ۳۵۹ تا ۳۵۴).

اشاره‌های بلعمی هم گواه شفاهی بودن این پیغام‌هاست. او می‌گوید شیرویه از اسفادجشنس خواست تا «پیغام» او را به پدرش رساند و گفت «کسری را از من پیام ده و بگوی این بلا بتو رسید از تو، و نه از من و نه از کسی دیگر، گناه تو کردی و خدای تعالی ترا بگرفت و ملک از تو ستانید». اسفادجشنس، رفت تا «پیغام‌ها بگزارد» و در زندان، خسرو به او گفت: «بگو که چه گفتند؟» و او «پیغام‌ها را بداد» و «پرویز گفت: شیرویه را بگوی که...». اسفادجشنس در بازگشت «آن پیغام حرف به حرف به شیرویه بگفت» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰ تا ۸۱). با وجود این، به گزارش ثعالبی، شیرویه «اسفادجشنس را با نامه‌ای تند که خون از آن می‌چکید»، به سوی پدرش فرستاد، و اسفادجشنس «نامه شیرویه را به او داد. پرویز آهی سرد کشید و گفت: به او بگو...» (ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۹۹ و ۴۰۰؛ برای متن عربی نک: همو، ۱۹۶۳: ۷۱۹ و ۷۲۰). یعقوبی بدون پرداختن به جزئیات پیغام شیرویه و پاسخ خسرو، می‌گوید شیرویه «پیام درشتی برای پدرش فرستاد و او را بر کار بدش ملامت کرد و آنچه را با اهل کشور بد و ناروا کرده بازگفت، خسرو در پاسخ شیرویه را بظلم و نادانی نسبت داد» (یعقوبی، ۱/۱۳۶۶: ۲۱۳؛ برای متن عربی نک: همو، ۱/۱۴۱۹: ۱۴۹ و ۱۵۰). مسعودی هم می‌گوید «خسرو و پسرش شیرویه اخبار جالب و نامه‌ها دارند که در

کتاب‌های سابق خود یاد کرده‌ایم.» (مسعودی، ۱/۱۳۸۲: ۲۷۴؛ برای متن عربی نک: همو، ۱/۱۴۰۹: ۳۰۹). ابن قتیبه دینوری که چند تکه از نامه خسرو به شیرویه را از «کتاب التاج» بازگو کرده‌است، با اشاره‌هایی چون «و فی التاج أن أبرويز كتب إلی ابنه شیرویه من الحبس» و یا «و كتب کسری أبرويز إلی ابنه شیرویه من الحبس» از پیغام‌های خسرو به شیرویه یاد می‌کند و این نشان می‌دهد که خسرو پیغام‌های خود را از درون زندان در یک نامه برای شیرویه نوشته بوده است (ابن قتیبه دینوری، ۱/۱۹۹۸: ۶۹ و ۱۲۴ و ۱۲۵، ۴۰۳ و ۴۰۴، ۴۴۹ و ۴۵۰؛ همچنین برای چنین اشاره‌هایی به مکتوب بودن پیغام‌های خسرو پرویز نک: ابن حمدون، ۱/۱۹۹۶: ۲۹۷ و ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۷ و ۳۰۸؛ ابن عبدربه، ۱/۱۴۰۴: ۲۶ و ۲۷؛ عامری، ۱۳۷۶: ۴۰۰، ۴۴۲ و ۴۴۳؛ آبی، ۷/۲۰۰۴: ۳۲ و ۳۸). چنان‌که آمد، گویا این اشاره‌ها نشان می‌دهند که در آغاز، نامه شیرویه و پاسخ‌های خسرو، شفاهی بوده‌اند و سپس آنها را نوشته‌اند.

پس از این که اسپادگشسپ فرستاده شیرویه با پاسخ‌های خسرو پرویز از درون زندان بازگشت، شیرویه کوشید تا به گونه‌ای بزرگان و نژادگان را از ریختن خون پدرش بازدارد، اما هنگامی که آنها به شیرویه گفتند: «روا نیست که ما دو پادشاه داشته باشیم. یا فرمانی بده تا خسرو را بکشند و ما فرمانبردار تو خواهیم شد، یا تو را از تخت شهریاری می‌گیریم و دوباره او را پادشاه می‌خوانیم» (طبری، ۲/۱۳۵۲: ۷۷۷؛ همچنین نک: تجارب‌الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۳: ۳۵۹)، شیرویه چاره‌ای مگر کشتن پدرش ندید (برای گزارش‌های گوناگون شرقی و غربی درباره چگونگی کشتن خسرو پرویز، که با شاخ و برگ‌های داستانی بسیار آمیخته‌اند، نک: طبری، ۲/۱۳۵۲: ۷۷۹؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۱۱۴ و ۸۱۵؛ فردوسی، ۱/۱۳۹۳: ۳۵۸ تا ۳۶۳؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۱۴۱؛ تجارب‌الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم: ۳۵۹ تا ۳۶۰؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۴۰۱ و ۴۰۲؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۳۸؛ مقدسی، ۱/۱۳۷۴: ۳-۵۲۱؛ Theophanes, 1997: 453-455; Nikephoros, 1990: 63; Chronicon Paschale, 1989: 182-189; Sebeos, 1999: 84-85).

کوشش شیرویه برای نیالودن دست خود به خون پدرش، البته هرگز به این معنا نیست که او پیشتر هم در اندیشه دست یافتن به تاج و تخت نبوده است. به عقیده من، شیرویه که بزرگ‌ترین پسر خسرو پرویز بود، پیشتر به ولیعهدی برگزیده شده بود و از این رو هنگامی که پدرش در آخرین روزهای پادشاهی‌اش کوشید که تاج و تخت را به مردانشاه، یک پسر دیگر خود واگذارد، شیرویه به خشم آمد و با همدستی بزرگان و سپاهیان تاج و تخت را به چنگ آورد. اگرچه در گزارش‌های تاریخی سرچشمه گرفته از خداینامه و یا دیگر کتاب‌های دوره ساسانیان که در آنها نگاهی از آرمان‌های نهاد پادشاهی و فرمانبرداری از پادشاه آموزش داده می‌شود (نک: یارشاطر، ۱۳۷۳: ۵۰۷ تا ۵۰۹)، شیرویه را همچون یک

دست‌نشانده بزرگان تیسفون و تا اندازه‌ای بیگناه در رخداد‌های پایان فرمانروایی خسرو پرویز نشان می‌دهند، اما چنان‌که آمد به گزارش تئوفانس شیرویه پس از آگاهی از اندیشه پدرش برای واگذار کردن تاج و تخت به مردانشاه، و پیش از این‌که به گفته منابع اسلامی، بزرگان ایرانی او را به جنگ با پدرش بکشانند، برای گشسپ‌آسپاد از فرماندهان بزرگ سپاه ایران پیغام فرستاده بود و با نویدهای بسیار کوشید تا او و دیگر سپاهیان و فرماندهان آنها را با خود همداستان کند. و از این گزارش آگاه می‌شویم که شیرویه، در روز ۲۳ فوریه سال ۶۲۸ م. هنگامی که هنوز پدرش پادشاه بود، همراه با دو فرزند شهروراز و پسرانی از دیگر بزرگان ایرانی، در کناره دجله پنهانی با گشسپ‌آسپاد و سپاهیان او دیدار کرد و حتی او را با پیغام آشتی به سوی امپراتور هراکلیوس که هنوز در آذربایجان بود، فرستاد. شیوه فرمانروایی شیرویه هم نشان می‌دهد که او سخت می‌کوشیده است تا تاج و تخت را در چنگ خود نگاه دارد. او در تاجگذاری خود، همه بزرگان و اشراف و سپاهیان را گرد آورد و نام کسانی را که پدرش از دیوان افکنده بود دوباره نوشت و خواسته‌ها داد و بند از زندانیان گشود و از گرفتن خراج آن سال از مردم چشم پوشید (بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۱۵). همچنین درباره بخشیدن خراج از سوی شیرویه، نک: Sebeos, 1999: 86-87؛ درباره آزاد کردن زندانیان، نک: یعقوبی، ۱۳۶۶: ۱/۲۱۳؛ طبری، ۱۳۵۲: ۲/۷۷۵؛ تجارب‌الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۳: ۳۵۳ و ۳۵۴؛ Chronicon (Paschale, 1989: 182-189). گزارش دیگری می‌گوید هنوز خسرو در زندان بود که شیرویه زندانیان را آزاد گردانید، و به مردم مژده دادگری و نیکویی و بخشیدن همه ثروت گنج‌خانه‌ها را داد و آنها شادمانه شیرویه را بسیار ستودند (تجارب‌الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۳: ۳۵۳ و ۳۵۴؛ همچنین نک: فردوسی، ۱۳۹۳: ۸/۳۲۳ و ۳۲۴). شیرویه دیگر برادران خویش را هم‌وردان تاج و تخت پادشاهی اش می‌دید (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۴۱؛ حمزه اصفهانی، ۱۳۴: ۵۸) و گویا همه آنها را در برابر دیدگان پدرش کشت (Theophanes, 1997: 453-455). طبری می‌گوید شیرویه پس از کشتن پدرش و با همداستانی و وسوسه‌انگیزی بزرگان درباری همچون وزیرش پیروز و شمط پسر یزدین، همه برادران خود را کشته است (طبری، ۱۳۵۲: ۲/۷۷۹؛ برای دیگر گزارش‌ها درباره برادرکشی‌های شیرویه، نک: یعقوبی، ۱۳۶۶: ۱/۲۱۳؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۱۴۱؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۱۵ و ۸۱۶؛ حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۵۸؛ فردوسی، ۱۳۹۳: ۸/۳۶۲؛ مجمل‌التواریخ و القصص، ۱۳۸۳: ۱۳۷؛ ابن‌بلخی، ۱۳۷۴: ۲۶۰؛ Sebeos, 1999: 85).

۷-۲. عهد خسرو پرویز به پسرش شیرویه

آیا خسرو پرویز همانند پاره‌ای از نیاکان خود، بزرگ‌ترین پسرش را به ولیعهدی برگزیده و برای او عهد/ وصیت‌نامه نوشته بود؟ اگر چه در ادبیات ایرانی

و عربی، عهد خسرو پرویز به شیرویه ناشناخته است، اما گویا نشانه‌هایی از وجود چنین عهدی را می‌توان در لابه‌لای گزارش‌های تاریخی به چشم دید. خسرو پرویز با شورش بزرگان و همدستی پسرش شیرویه به زندان افکنده شده بود و در پیغامی که برای او فرستادند، فهرست بلندی از گناهان و سیاست‌های نادرست و ستمگرانه او را بازگو کرده بودند. آیا شگفت‌آور نیست در اوج آشوب و آشفتگی در تختگاه ایران و هنگامی که خسرو درون زندان چشم به آمدن کُشنده خود دوخته بود، در پاسخ به پیغام شیرویه به او اندرزهایی بدهد درباره برگریدن کارگزاران خراج و ویژگی‌هایی آنها، شایسته بودن هم‌اندیشی با دیگران، شیوه مجازات کارگزاران و نزدیکان گناهکار، میانه‌روی در پرداخت دستمزد و بخشش‌ها به سپاهیان، چگونگی گفتار و شیوه فرمان دادن و خویشتن‌داری در هنگام خشم و بردباری و بخشایش و میانه‌روی، و به‌طور کلی با پسری دست به شورش گشوده بود، درباره آیین فرمانروایی و کشورداری سخن بگوید؟!

چنان‌که آمد خسرو یکایک سرزنش‌های شیرویه و بزرگان را گستاخانه و آمیخته با نکوهش و سرزنش شیرویه پاسخ می‌دهد و برای انجام کارها و سیاست‌های خود استدلال‌هایی - تا اندازه‌ای منطقی - می‌آورد و اگرچه گهگاه با بیانی پدران به شیرویه سخن می‌گوید، اما همه گفته‌های او در پاسخ به گناهانی است که در پیغام شیرویه بازگو شده بود، نه اندرزهایی درباره شیوه کشورداری. پس چرا همه تگه‌هایی که در «عُیون الأخبار» ابن قتیبه دینوری از نامه خسرو پرویز از زندان به پسرش شیرویه بازگو می‌شود، درباره آیین شهریاری و اندرزهایی سیاسی‌اند؟ برای وجود چنین اندرزهایی در نامه خسرو پرویز است که حتی تفضلی می‌گوید گویا این نامه بسیار مفصل‌تر از آن بوده است که در منابع عربی و فارسی به چشم می‌آید، چون در دیگر منابع تاریخی همچون گزارش ابن قتیبه دینوری اندرزهایی از آن بازگو شده است که در متن نامه خسرو پرویز در این منابع فارسی و عربی دیده نمی‌شوند (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۳۶). نکته مهم این‌که، در دیگر عهدهایی هم که از پادشاهان ساسانی شناخته شده‌اند، چنین اندرزهایی وجود دارد و به سخن دیگر، تگه‌های بازمانده از نامه خسرو پرویز به شیرویه که ابن قتیبه دینوری و دیگران آورده‌اند، از جنس گفتارهایی است که در عهدهای پادشاهان به جانشینان آنها دیده می‌شود. از این رو، به عقیده من، خسرو پرویز چون پیشتر همانند پاره‌ای از نیاکان خود، شیرویه بزرگ‌ترین پسرش را به ولیعهدی برگزیده بود، برای او «عهد» نوشته است و آن تگه‌هایی که درباره آیین کشورداری و فرمانروایی از نامه خسرو پرویز بازگو می‌شود، بخش‌هایی از عهد

ناشناخته خسرو پرویز به شیرویه است. هم از این رو، آنچه که دربارهٔ ویژگی‌های ادبی و اخلاقی این تگه‌های بازمانده از نامه خسرو پرویز یادآور شده‌اند و حتا آن را در گنجینهٔ ادب فارسی میانه گنج‌نیده‌اند (محمّدی، ۱۳۷۴ الف: ۲۷۳)، خود نشانهٔ دیگری است از این که آنها تگه‌هایی از یک عهد/ وصیت‌نامه‌اند که معمولاً در نوشتن آنها به ویژگی‌های ادبی و اخلاقی هم توجه می‌شد.

ابن قتیبه دینوری در «عیون الأخبار» سیزده تگه از «کتاب التاج» را آورده است که باید یکی از تاجنامه‌های ساسانیان بوده باشد که در هشت تگه آشکارا می‌گوید که خود او آنها را در «کتاب التاج» خوانده است و در بازگویی پنج تگه دیگر هم اگرچه نام کتاب التاج را نمی‌آورد، اما پیداست که آنها را هم از همان «کتاب التاج» گرفته‌است، چون این پنج تگه از نامه خسرو پرویز به پسرش شیرویه بازگو شده‌است و چنان که خود کتاب عیون الأخبار نشان می‌دهد این نامه هم یک بخش از «کتاب التاج» بوده است، چون ابن قتیبه در بیان دو تگه از این نامه آشکارا می‌گوید که آنها را در «کتاب التاج» خوانده است. سیزده تگه‌ای که ابن قتیبه از «کتاب التاج» آورده است همگی دربارهٔ سیاست‌های شاهانه و آیین کشورداری و چگونگی رفتار پادشاه با نزدیکان و کارگزاران دولتی است. از این سیزده تگه، ده تگه آنها از زبان خسرو پرویز بازگو شده‌است و در سه تگه دیگر که نامی از خسرو پرویز نیست، گوینده «یکی از پادشاهان» خوانده شده‌است. شاید این «کتاب التاج»، تاجنامه‌ای دربارهٔ زندگی و فرمانروایی و گفتار و سخنان خردمندان و اندرزهای خسرو پرویز بوده باشد، همچنان که تاجنامه‌هایی دربارهٔ اردشیر بابکان و خسرو انوشیروان وجود داشته‌است (محمّدی ملایری، ۴/۱۳۸۰: ۲۱۲). تاجنامه یا تاج‌نامک، عنوان کتاب‌هایی بوده‌است که در آنها آگاهی‌هایی دربارهٔ آیین فرمانروایی و دربار و شیوهٔ کشورداری به چشم می‌آمد و یا دربارهٔ سرگذشت یکی از پادشاهان یا گفته‌های خردمندان و اندرزهایی بوده‌اند که دربارهٔ چگونگی کشورداری از زبان این پادشاهان بازگو شده بود و محتوای این اندرزها آن چیزهایی بوده‌است که داشتن آنها برای پادشاهان و کارگزاران آن دوره برای آشنا شدن با قانون و آیین شهریاری و آگاهی از سرگذشت پادشاهان گذشته و سنت‌های آنها بایسته و خود یک بخش از فرهنگ ویژه پادشاهان و شاهزادگان و کارگزاران شاهنشاهی بوده است (دربارهٔ تاج‌نامک نک: محمّدی، ۱۳۷۴ ب: ۱۸ تا ۲۲۸؛ همو، ۱۳۷۴ الف: ۱۶۱ تا ۱۶۳؛ همو، ۴/۱۳۸۰: ۲۰۲ تا ۲۵۴؛ تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۴۸ تا ۲۵۰).

اکنون همهٔ اندرزهایی را که ابن قتیبه دینوری از کتاب تاجنامه و از زبان خسرو

پرویز به پسرش شیرویه بازگو کرده است و خود می‌گوید که خسرو آنها را از درون زندان برای پسرش نوشته است، می‌آوریم تا بهتر آشکار گردد که این تگه‌ها همگی پند و اندرز و دستورهایی درباره شیوه کشورداری و از جنس همان اندرزهایی است که در «عهد» دیگر پادشاهان ساسانی به جانشینان آنها هم دیده می‌شود و از این رو به باور ما این اندرزها تنها باید بازمانده‌هایی از «عهد خسرو پرویز به پسرش شیرویه» باشند، نه تگه‌هایی از نامه خسرو پرویز به شیرویه و نوشته شده از درون زندان.

§ ۱ و قرأت فی کتاب التاج: «قال أبرويز لابنه شیرویه و هو فی حبسه: «لا تُوسِعَنَّ علی جُندک فیسْتَغْنُوا عنک، و لا تُضَيِّقَنَّ علیهم فیضجُوا منک؛ أعطهم عطاءً قَصِداً، و امنعهم منعاً جمیلاً، و وسّع علیهم فی الرجاء و لا تُوسّع علیهم فی العطاء.» (ابن قتیبه دینوری، ۱/۱۹۹۸: ۶۴).

«در کتاب التاج خواندم: «پرویز در حالی که در زندان بود به پسرش شیرویه گفت: «به سپاهیان خود بخشش بسیار نکن، چون از تو بی‌نیاز می‌شوند و آنان را در تنگنا نگذار چون از تو خسته و آزرده می‌شوند. در بخشش به آنها میانه‌رو باش و به صورت مؤدبانه بخشش‌ات را از آنها قطع کن و در امیددادن به آنها کوتاهی نکن و در بخشیدن به آنها زیاده‌روی نکن.»

محمد بن حسن ابن حمدون (مرگ ۳۰۹ هـ) در کتاب «التذکره الحمدویّه»، با گفتن «کتب أبرويز الی ابنه شیرویه و هو فی حبسه»، احمد بن محمد ابن عبدربه اندلسی (مرگ ۳۲۸ هـ)، در کتاب العقد الفرید، با بیان «و قال أبرويز لابنه شیرویه»، و ابوالحسن محمد عامری در سده چهارم هجری، در کتاب خود «السعاده و الإسعاد»، با اشاره «کتب أبرويز الی ابنه شیرویه من الحبس»، و همچنین ابوسعید منصور بن حسین آبی (مرگ ۴۲۱ هـ)، در کتاب «نثر الدر فی المحاضرات»، با اشاره «قال أبرويز لابنه شیرویه»، این اندرز خسرو پرویز به شیرویه را واژه به واژه، همانند با گزارش دینوری آورده‌اند (ابن حمدون، ۱۹۹۶: ۱/ ۲۹۷-۲۹۸؛ ابن عبدربه، ۱۴۰۴: ۱/ ۲۶؛ عامری، ۱۳۷۶: ۴۰۰؛ آبی، ۲۰۰۴: ۷/ ۳۲).

§ ۲ و فی التاج أن أبرويز كتب الی ابنه شیرویه من الحبس: «لیکن من تختاره لولا یتک امرأ کان فی ضعه فرغته، أو ذا شرف وجدته مهتصماً فأصطنعته، و لا تجعله امرأ أصبته بعقوبه فأنضع عنها و لا امرأ اطاعک بعد ما أدللته، و لا أحداً

مَمَّنْ يَقَعُ فِي خَلْدِكَ أَنْ إِزَالَهُ سُلْطَانِكَ أَحَبُّ لَهْ مِنْ ثُبُوتِهِ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَسْتَعْمَلَهُ
ضُرْعاً غَمْرًا كَثُرَ إِعْجَابُهُ بِنَفْسِهِ وَ قَلَّتْ تِجَارِيَّتُهُ فِي غَيْرِهِ، وَ لَا كَبِيرًا مُدْبِرًا قَدْ أَخَذَ
الدَّهْرُ مِنْ عَقْلِهِ كَمَا أَخَذَتْ السُّنُّ مِنْ جِسْمِهِ.» (ابن قتیبه دینوری، ۱/۱۹۹۸: ۶۸ و ۶۹؛
همچنین نک: ابن حمدون، ۱/۱۹۹۶: ۳۰۷ و ۳۰۸؛ ابن عبد ربّه، ۱/۱۴۰۴: ۲۷؛
جهشیاری، ۱۳: ۱۹۹۸؛ عامری، ۱۳۷۶: ۴۴۲).

«و در کتاب التاج (خواندم)، پرویز در حالی که در زندان بود به پسرش شیرویه نوشت:
«کسی را که برای فرمانروایی برمی گزینی، باید در پستی بوده و تو او را ارج داده باشی و
یا ارجمندی باشد که به او ستم شده باشد و تو او را مورد لطف و توجه خود قرار داده ای
و فرمانروایی را به کسی نسپار که در گذشته او را مجازات سنگینی کرده باشی و یا کسی
که تو او را بیشتر خوار و کوچک کرده باشی و اکنون از تو فرمانبرداری می کند و یا آن
کس که در ذهن خود بدانی نابودی فرمانروایی تو برای او بهتر باشد تا ماندگاری آن و
مبادا کسی را برای حکومت کردن انتخاب کنی که بی نام و نشان و یا خودستا و مغرور
باشد و همچنین آدم کم تجربه را برای کارهایت انتخاب نکن و یا آدمی سالخورده؛
چرا که روزگار عقل او را خسته کرده، چنان که گذر زمان جسم او را پژمرده کرده
است.»

أبو عبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری، در کتاب «الوزراء و الکتّاب»، با اشاره
«أوصی أبرویز ابنه شیرویه وصیةً طویلةً»، این اندرز خسرو را با اندکی دیگرگونی
بازگو کرده است، اما به جای «لیکن من تختاره لولایتک...»، «لیکن من تختاره
لوزارتک...» آورده است (جهشیاری، ۱۳: ۱۹۹۸)؛ از این رو، این اندرز خسرو
پرویز درباره ویژگی های آنهایی است که شایستگی وزارت شیرویه را خواهند
داشت. نکته مهم این که، جهشیاری همچون ابن قتیبه نمی گوید «أبرویز کتب الی
ابنه شیرویه من الحبس»، بلکه اشاره می کند که «أوصی أبرویز ابنه شیرویه وصیةً
طویلةً، قال فی فصل منها...»، و این خود آشکارا یادآور عهدها یا وصیت نامه های
پادشاهان ساسانی به جانشینان خود است و این که به راستی خسرو پرویز عهد یا
وصیت نامه ای برای شیرویه نوشته بوده است که نباید آن را با نامه او از درون زندان
به شیرویه یکی انگاشت.

§ ۳ و قرأت فی کتاب أبرویز الی ابنه شیرویه: «انتخب لخراجک أحد ثلاثة: إما
رجلاً یظهر زهداً فی المال و یدعی ورعاً فی الدین فإن من کان كذلك عدل علی
الضعیف و أنصف من الشریف و وفر الخراج و اجتهد فی العماره، فإن هو لم یرع
و لم یعف إبقاء علی دینه و نظراً لأمانته کان حریباً أن یخون قلیلاً و یوفر کثیراً

استسراراً بالریاء و اکتتاماً بالخیانه، فإن ظهرت علی ذلك منه عاقبتة علی ما خان و لم تحمده علی ما وفر، و إن هو جَلَحَ فی الخیانه و بارز بالریاء نكَلَّتْ به فی العذاب و استنظفت ماله مع الحبس.

أو رجلاً عالماً بالخِراج غنياً فی المال مأموناً فی العقل فیدعوه علمه بالخِراج إلى الاقتصاد فی الحلب و العماره للأرضین و الرفق بالرعیه، و یدعوه غناه إلى العفه و یدعوه عقله إلى الرغبه فیما ینفعه و الرهبه مما یضره.

أو رجلاً عالماً بالخِراج مأموناً بالأمانه مُقْتِراً من المال فتوسّع علیه فی الرزق فیغتنم لحاجته الرزق و یرزق لفاقته الیسیر، و یرزق بعلمه الخِراج، و یعف بأمانته عن الخیانه.» (ابن قتیبه دینوری، ۱/۱۹۹۸: ۷۰ و ۷۱).

«و در کتاب اپرویز به پسرش خواندم: برای جمع کردن خراج یکی از این سه را انتخاب کن: یا مردی که در پول و مال زاهد نمایان باشد و در دین پرهیزکار باشد، زیرا هر که چنین باشد به سمت مستضعفان می‌رود و با ثروتمندان به عدالت رفتار می‌کند و خراج را به فراوانی جمع کند و در آباد ساختن تلاش کند و اگر این شخص پرهیزگار و با عفت نماند، او به خاطر حفظ آبروی دین و امانت‌داری‌اش، به دلیل پنهان‌سازی ریا و خیانتش، کمی خیانت کند و زیاد جمع‌آوری کند. پس اگر از خیانت او مطلع شدی او را بر آنچه خیانت کرده، مجازات می‌کنی و خوبی‌هایش را ستایش نمی‌کنی و اگر خیانت‌اش آشکار شود و یا ریاکاری‌اش نمایان شد، می‌توانی او را سخت شکنجه کنی و دارایی‌اش را که از خیانت به تو جمع کرده‌است، پس‌گیری و او را به زندان افکنی. یا مرد دانا به امور خراج، بی‌نیاز از پول، و خردمند را انتخاب کن، تا علم و دانشش به خراج او را به میانه‌روی در جمع‌آوری خراج مردم و مدارا کردن با رعیت سوق دهد، و ثروتمندی‌اش او را به عفت و امانت‌داری و امانت‌داری و عقل و خردش او را به علاقه به آنچه سودمند است و پرهیز از آنچه به ضرر است، دعوت کند. یا مردی دانا به امور خراج، مورد اعتماد در امانت‌داری و فقیر و تنگدست را انتخاب کن، پس اگر در رزق و روزی او را کمک کنی و به او ببخشی، این رزق را غنیمت شمرد و به علت تنگدستی‌اش کم را زیاد بداند و با علم و دانش‌اش، خراج را رونق دهد و به سبب امانت‌داری‌اش از خیانت پرهیز کند.»

§ ۴ و قرأت فی کتاب اپرویز إلى ابنه شیرویه و هو فی حبسه: «علیک بالمشاوره فانک واجد فی الرجال من ینضج لک الکی و یحسب عنک الداء و یرج لک المستکن و لا یدع لک فی عدوک فرصه إلا انتهزها و لا لعدوک فیک فرصه إلا حصنها، و لا یمنعک شده رأیک فی ظنک و لا علو مکانک فی نفسک من أن

تجمع إلى رأيك رأي غيرك، فإن أحمدت اجنبت و إن أذممت نفيت، فإن في ذلك خصالاً: منها أنه إن وافق رأيك ازداد رأيك شدة عندك، و إن خالف رأيك عرّضته على نظرک، فإن رأيته معتلياً لما رأيت قبلت، و إن رأيته متضماً عنه استغيت، و منها أنه يجدد لك النصيحة ممن شاورت و إن أخطأ، و يمحض لك مودته و إن قصر.» (ابن قتيبه دینوری، ۱/۱۹۹۸: ۸۵).

«و خواندم در کتاب ابرویز در حالی که در زندان بود، به پسرش شیرویه: بر تو باد مشورت کردن، همانا تو در میان مردم، کسی را خواهی یافت که کارهایت را تمام و کمال انجام خواهد داد و مشکلاتت را برطرف می کند و آنچه از دیده پنهان است را آشکار می سازد و فرصتی برای دشمن علیه تو وانگذازد، مگر از آن استفاده کند و نه فرصتی برای تو علیه دشمن، مگر این که آن را محکم سازد و درست اندیشی به گمان خودت و پایگاه بلند از دید خودت، تو را از این که نظر و رأی دیگران را با نظرت جمع کنی و از آن استفاده کنی، منع نکند. پس اگر از نظر دیگران در کنار نظرت استفاده کردی، ثمره اش را خواهی دید و اگر نظر دیگران را نکوهش کردی، آن را نفی خواهی کرد. همانا در مشورت کردن ویژگیهایی وجود دارد: از جمله آن، این است که اگر نظر دیگری موافق با نظرت بود، رأی و نظرت پیش تو محکم خواهد شد، و اگر مخالف نظرت بود آن را در برابر نظرت مورد بررسی قرار خواهی داد، پس در صورتی که آن را برتر دیدی پذیرفتی و اگر آن را پایین تر از نظرت دیدی، آن را قبول نمی کنی و از مزیت مشورت نیز این است که پند و نصیحت نصیب تو می کند، اگر چه خطا باشد و مودت و دوستی را تقدیم تو می کند، اگر چه کوتاه باشد.»

§ ۵ قرأت فی کتاب ابرویز إلی ابنه شیرویه: «اجعل عقوقتک علی الیسیر من الخیانه کعقوقتک علی الکثیر منها، فإذا لم یطمع منک فی الصغیر لم یجتراً علیک فی الکبیر و أبرد البرید فی الدرهم ینقص من الخراج و لا تعاقبن علی شیء کعقوقتک علی کسره و لا ترزقن علی شیء کرزقک علی إزجائه، و اجعل أعظم رزقک فیه و أحسن ثوابک علیه حن دم المزیجی و توفیر ماله من غیر أن یعلم أنك أحمدت أمره حین عفا و اعتصم من أن یهلك.» (ابن قتیبه دینوری، ۱/ ۱۹۹۸: ۱۲۴ و ۱۲۵؛ همچنین نک: ابن حمدون، ۱/۱۹۹۶: ۳۰۱).

«خواندم در کتاب ابرویز به پسرش شیرویه: مجازات بر خیانت کم را همچون مجازات بر خیانت زیاد در نظر بگیر، زیرا اگر در خطای کوچک به بخشش تو دست نیابد، جرئت خطای بزرگ را نخواهد داشت. همانا در پی درهمی که از خراج کم می شود، قاصد را بفرست و هیچ مجازاتی از سوی تو همچون مجازات کردن از سوی تو بر امور کوچک،

شدید و بی نظیر نباشد و هیچ پاداشی از سوی تو همچون پاداش دادن از سوی تو برای دوری کردن از آن خطاهای کوچک نباشد. بزرگ‌ترین پاداشات را در این امر صرف کن و روزی دادن و پاداش دادنات را در حفظ خون فرودستان قرار بده و بخشش مال زیاد به آنان را مورد توجه قرار ده، بدون این که بداند تو کار او را پسندیده‌ای. هنگامی که او از خطا و کاری زشت خودداری کرد، او را از نابودی و تباه شدن حفظ کن.»

§ ۶ و کتب کسری ابرویز اِلی ابنه شیرویه من الحبس: اِنَّ کَلِمَةَ مَنْکَ تَسْفِکُ دَمًا، و اِنَّ کَلِمَةَ اُخْرٰی مَنْکَ تَحْقِنُ دَمًا، و اِنَّ سَخَطَکَ سُوْفَکَ مَسْلُوْلَةٌ عَلٰی مَنْ سَخَطْتَ عَلَیْهِ، و اِنَّ رِضَاکَ بَرَکَةٌ مُسْتَفِیْضَةٌ عَلٰی مَنْ رَضِیْتَ عَنْهُ، و اِنَّ نَفَاذَ اَمْرَکَ مَعَ ظَهْوَرِ کَلَامَکَ، فَاحْتَرَسْ فِی غَضَبِکَ مِنْ قَوْلِکَ اَنْ یُحْطِیَءَ و مِنْ لَوْنِکَ اَنْ یَتَغَیَّرَ و مِنْ جَسَدِکَ اَنْ یَخِیْفَ. و اِنَّ الْمَلُوْکَ تُعَاقِبُ قُدْرَةً و حَزْمًا، و تُعْفَوْ تَفْضُلًا و حِلْمًا و لَا یَنْبَغِی لِلْقَادِرِ اَنْ یُسْتَخَفَّ و لَا لِلْحَلِیْمِ اَنْ یَزْهَوَ و اِذَا رَضِیْتَ فَاَبْلِغْ بِمَنْ رَضِیْتَ عَنْهُ یَحْرَصُ مَنْ سِوَاهِ عَلٰی رِضَاکَ و اِذَا سَخَطْتَ فَضَعْ مَنْ سَخَطْتَ عَلَیْهِ یَهْرُبُ مَنْ سِوَاهِ مِنْ سَخَطِکَ و اِذَا عَاقَبْتَ فَاَنْهَکَ لِثَلَاثٍ تُتَعَرَّضُ لِعَقُوْبَتِکَ، و اَعْلَمُ اَنَّکَ تَجَلُّ عَنِ الْغَضَبِ، و اَنْ غَضَبَکَ یَصْغُرُ عَنْ مُلْکِکَ، فَقَدِّرْ لِسَخَطِکَ مِنَ الْعِقَابِ کَمَا تُقَدِّرُ لِرِضَاکَ مِنَ الثَّوَابِ.» (ابن قتیبہ دینوری، ۱۹۹۸م/۱: ۴۰۳ و ۴۰۴؛ همچنین نک: ابن عبد ربّه، ۱/۱۴۰۴: ۲۶؛ آبی، ۲۰۰۴م/۷: ۳۸).

«و کسری ابرویز از زندان به پسرش شیرویه نوشت: همانا کلمه‌ای از تو، خونریزی به وجود می‌آورد و کلمه‌ای دیگر از ریختن خون جلوگیری می‌کند و همانا نارضایتی، شمشیرهایی است از نیام بر کشیده، و رضایت تو برکتی است برای آن کس که از او خشنود و راضی گشتی و همانا انجام گرفتن کارهایت با بیان گفتارهایت همراه است؛ پس مواظب باش از این که در حالت عصبانیت سخن گویی و ممکن است خطا باشد و مواظب باش یا این که رنگ رخساره‌ات تغییر کند و این که جسمت سبک گردد. به‌راستی که پادشاهان با قدرت و اراده خود مجازات می‌کنند و از سر بخشنده‌گی و شکیبایی گذشت می‌کنند و شایسته نیست که توانمند سبکسر گردد و یا خردمند سرکشی کند و اگر از کسی راضی گشتی، رضایت را بروزه تا دیگران برای جلب رضایت سعی و تلاش کنند و اگر از کسی ناراضی گشتی، نارضایتی خود را پنهان کن تا دیگران از خشم و نارضایتی‌ات نگریزند و اگر مجازات کردی، به شدت مجازات کن تا به آن مجازات تو، طعنه نزنند و آگاه باش که تو بزرگ‌تر از آن هستی که خشمگین شوی و خشم تو کوچک‌تر از فرمانروایی‌ات می‌باشد، پس همانگونه که پاداش برای رضایت پیش‌بینی می‌کنی، برای نارضایتی‌ات هم مجازات مدنظر داشته باش.»

§ ۷ قال ابرویز لابنه: اجعل لاقتصادك السلطان على إفراطك، فانك اذا قدرت الامور على ذلك وزنتها بميزان الحكمة و قومتها تقويم الثقاف، و لم تجعل للندامة سلطاناً على الحلم.» (ابن قتیبه دینوری، ۱۹۹۸ م/ ۱: ۴۴۹ و ۴۵۰).

«پرویز به پسرش شیرویه گفت: «میان‌روی خود را بر زیاده‌روی‌ات مسلط کن، زیرا اگر کارها را چنین انجام دهی، آنها را با میزان حکمت سنجیده‌ای و محکم گردانیده‌ای و پشیمانی را بر بردباری و خردمندی ترجیح نداده‌ای.»

۳. نتیجه‌گیری

در این پژوهش نشان دادیم که اگرچه در آنچه از گنجینه ادبیات ایرانی دوره ساسانیان و از راه ترجمه به زبان عربی به روزگار اسلامی رسیده‌است، گویا کتابی به نام «عهد خسرو پرویز به پسرش شیرویه» وجود ندارد، اما می‌توان نشانه‌هایی از وجود چنین کتابی، به‌ویژه در گزارش ابن قتیبه دینوری در کتاب «عیون الأخبار» به چشم دید. او چند اندرز سیاسی را دربارهٔ برگزیدن کارگزاران خراج و ویژگی‌هایی آنها، شایسته‌بودن هم‌اندیشی با دیگران، شیوهٔ مجازات کارگزاران و نزدیکان گناهکار، میان‌روی در پرداخت دستمزد و بخشش‌ها به سپاهیان، چگونگی گفتار و شیوهٔ فرمان دادن و خویشتن‌داری در هنگام خشم و بردباری و بخشایش و میان‌روی و به‌طور کلی دربارهٔ آیین فرمانروایی و کشورداری، از نامهٔ بسیار شناخته‌شدهٔ خسرو پرویز به پسرش شیرویه می‌آورد و چنان که خود می‌گوید این اندرزها را در «کتاب التاج» که بی‌گمان یکی از تاجنامه‌های ساسانیان بوده، خوانده‌است. با شناختی که از محتوا و ویژگی‌های دیگر «عهد»‌های پادشاهان ساسانی داریم، بی‌گمان باید گفت این اندرزهای خسرو پرویز همگی پند و اندرز و دستورهایی دربارهٔ شیوهٔ کشورداری و از جنس و بافت همان اندرزهایی‌اند که از دیگر پادشاهان ساسانی می‌شناسیم و از این رو می‌بایست آنها را اندرزهایی از «عهد خسرو پرویز به پسرش شیرویه» شناخت، نه چنان که تا کنون پنداشته شده‌است، تکه‌هایی از نامه‌ای که خسرو پرویز از درون زندان و چند روز پیش از مرگ برای شیرویه نوشته‌بود. همچنین با پذیرش این که خسرو پرویز برای پسرش شیرویه «عهد» نوشته بوده‌است، باید بپذیریم که خسرو پرویز، پیشتر شیرویه را در آیین درباری ویژه‌ای به ولیعهدی برگزیده و این عهد را برای او نوشته بوده‌است و هم این که، باید باور کنیم که شورش شیرویه و همداستانی او با بزرگان در به زندان افکندن پدرش و آنگاه کشتن او، آشکارا واکنش شیرویه بوده‌است به

نادیده گرفته شدن حق و لיעهدی خود و ستیزه با خواست خسرو پرویز که در آخرین روزهای فرمانروایی خود کوشید تا شاهزاده مردانشاه، برادر کوچک‌تر شیرویه را به جانشینی برگزیند.

یادداشت‌ها

۱. عهد خسرو به پسرش هرمزد که در آن به او هنگام واگذاری پادشاهی سفارش‌هایی می‌کند، و پاسخ هرمزد به او.
۲. «عهد خسرو انوشیروان به پسرش که سرچشمه بلاغت نامیده می‌شود.» در یک دست‌نوشته، به جای «عین البلاغه»، «عش البلاغه» (= مجموعه بلاغت) آمده است.
۳. «عهد خسرو به کسانی از خانواده‌اش که آماده‌ی تعلیم بوده‌اند.» در یک دست‌نوشته، به جای «بیته» واژه «بنیه» (= پسرانش) آمده است.
۴. برای فهرستی از این نوشته‌ها، نک: تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۲۶ تا ۲۲۱؛ ۲۳۴؛ میراحمدی، ۱۳۹۰: ۳۴۶ تا ۳۴۳، ۳۵۶ تا ۳۵۷؛ محمدی‌ملایری، ۱۳۸۰: ۴/۲۲۸ تا ۲۱۴، ۲۸۶ تا ۲۸۴، ۲۹۱ تا ۲۹۵؛ همچنین برای چند نمونه از این اندرزها، نک: آسانا، ۱۳۸۲: ۷۶ تا ۷۵؛ عنصرالمعالی، ۱۳۷۸: ۵۵ تا ۵۱؛ محمدی‌ملایری، ۱۳۸۸: ۱۱۰ تا ۱۱۰.

کتابنامه

الف. کتاب‌ها

۱. آبی، ابوسعید منصور بن حسین. (۲۰۰۴). **نثر الدر فی المحاضرات**. بتحقیق: خالد عبد الغنی محفوظ. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲. ابن بلخی. (۱۳۷۴)، **فارسنامه ابن بلخی**. بر اساس متن مصحح لسترنج و نیکلسن. توضیح و تحشیه از منصور رستگار فسایی. شیراز: انتشارات بنیاد فارس‌شناسی.
۳. ابن حمدون، محمد بن حسن. (۱۹۹۶). **التذکره الحمدونیّه**. المجلد الاول. بتحقیق: إحسان عباس و بسکر عباس. بیروت: دار صادر.
۴. ابن عبدربه، احمد بن محمد. (۱۴۰۴). **العقد الفوید**. المجلد الاول. بتحقیق: مفید محمد قمیحه. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۵. ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۸۱). **الفهرست**. ترجمه محمد رضا تجدد. تهران: انتشارات اساطیر با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
۶. اینوستراتسفس، کنستانتین (۱۳۵۱). **تحقیقاتی درباره ساسانیان**. ترجمه کاظم کاظم‌زاده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۷. بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد. (۱۳۸۵). تاریخ بلعمی. به تصحیح محمد تقی بهار. به کوشش محمد پروین گنابادی. تهران: انتشارات زوار.
۸. پرو کوپیوس. (۱۳۸۲). **جنگ‌های ایران و روم**. ترجمه محمد سعیدی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۹. **تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم** (۱۳۷۳). به کوشش رضا انزابی نژاد و

- یحیی کلانتری. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
۱۰. تفضلی، احمد. (۱۳۷۶). **تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام**. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: انتشارات سخن.
۱۱. ثعالبی مرغنی، حسین بن محمد. (۱۳۷۲). **شاهنامه کهن: پارسی تاریخ غرر السیر**. ترجمه سید محمد روحانی. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
۱۲. ثعالبی مرغنی، ابومنصور حسین بن محمد. (۱۹۶۳). **تاریخ غرر السیر المعروف بکتاب غرر أخبار ملوک الفرس و سیرهم**. طهران: مکتبه الاسدی.
۱۳. جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر. (۱۳۸۶). **تاج: آیین کشورداری در ایران و اسلام**. ترجمه حبیب‌الله نوبخت. تهران: انتشارات آشیانه کتاب.
۱۴. جهشیاری، أبو عبدالله محمد بن عبدوس. (۱۹۹۸). **الوزراء و الکتاب**. بیروت: دار الفكر الحدیث.
۱۵. حمزه اصفهانی، حسن. (۱۳۴۶). **تاریخ پیامبران و شاهان**. ترجمه جعفر شعار. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۱۶. دینوری (ابن قتیبه دینوری)، أبو محمد عبدالله بن مسلم. (۱۴۱۸ هـ / ۱۹۹۸ م). **عیون الأخبار**. المجلد الاول. بیروت.
۱۷. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. (۱۳۸۱). **اخبار الطوال**. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی.
۱۸. _____ (۱۹۶۰). **اخبار الطوال**. تحقیق: عبدالمنعم عامر. مراجعه: جمال‌الدین الشیال. القاهره: دار احیاء الکتب العربیه.
۱۹. شیمان، کلاوس. (۱۳۸۴). **مبانی تاریخ ساسانیان**. ترجمه کیکاووس جهان‌داری. تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.
۲۰. طبری، محمد بن جریر. (۱۳۵۲). **تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک**. ج ۲. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۲۱. طبری، محمد بن جریر. (۱۹۶۰). **تاریخ الطبری، تاریخ الرسل و الملوک**. الجزء الثاني. تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم. القاهره: دارالمعارف بمصر.
۲۲. العاکوب، عیسی. (۱۳۷۴). **تأثیر پند پارسی بر ادب عربی** (پژوهشی در ادبیات تطبیقی). ترجمه عبدالله شریفی خجسته. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۳. عامری، ابوالحسن محمد. (۱۳۷۶). **السعاده و الاسعاده**. به کتابت و مباشرت مجتبی مینوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۴. عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر. (۱۳۷۸). **قابوس‌نامه**. به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۲۵. **عهد اردشیر** (۱۳۴۸). پژوهنده عربی: احسان عباس. برگرداننده به فارسی: س. محمد علی امام شوشتری. تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
۲۶. فرای، ریچارد نلسون. (۱۳۸۳). **تاریخ باستانی ایران**. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۷. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). **شاهنامه**. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دیره‌المعارف بزرگ اسلامی.
۲۸. **کارنامه اردشیر بابکان**. (۱۳۷۸). با متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه فارسی و واژه‌نامه. ترجمه بهرام فره‌وشی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۹. کریستن‌سن، آرتور امانوئل. (۱۳۷۴). **ایران در زمان ساسانیان**. ترجمه رشید یاسمی. تهران: انتشارات دنیای کتاب.
۳۰. کولسنیکف، آ. ای. (۱۳۸۹). **ایران در آستانه سقوط ساسانیان**. ترجمه محمدریفیق یحیایی. تهران: انتشارات کندوکاو.
۳۱. گردیزی، عبدالحی الضحاک ابن محمود. (۱۳۴۷). **زین الأخبار**. به مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۳۲. لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ. (۱۳۷۲). **تمدن ایران ساسانی**. ترجمه عنایت‌الله رضا. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۳. **مجمل التواریخ و القصص**. (۱۳۸۳). به تصحیح محمد تقی بهار. تهران: انتشارات دنیای کتاب.
۳۴. محمدی [ملایری]، محمد. (۱۳۷۴ الف). **فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی**. تهران: انتشارات توس.
۳۵. محمدی [ملایری]، محمد. (۱۳۷۴ ب). **الترجمه و النقل عن الفارسیه فی القرون الاسلامیه الاولى**، الجزء الأول: کتاب التاج و الأیین. تهران: انتشارات توس.
۳۶. محمدی ملایری، محمد. (۱۳۷۲). **تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی**. ج ۱. تهران: انتشارات یزدان.
۳۷. محمدی ملایری، محمد. (۱۳۸۰). **تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی**، جلد چهارم: زبان فارسی همچون مایه و مددکاری برای زبان عربی در نخستین قرنهای اسلامی. تهران: انتشارات توس.
۳۸. محمدی ملایری، محمد. (۱۳۸۲). **تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی**، جلد پنجم: نظام دیوانی یا سازمان مالی و اداری ساسانی در دولت خلفا. تهران: انتشارات توس.
۳۹. محمدی ملایری، محمد. (۱۳۷۹). **تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر**

- ساسانی به عصر اسلامی (پیوست‌ها). تهران: انتشارات توس.
۴۰. محمدی‌ملایری، محمد. (۱۳۸۸). **ادب و اخلاق در ایران پیش از اسلام و چند نمونه از آثار آن در ادبیات عربی و اسلامی**. تهران: انتشارات توس.
۴۱. مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۸۲). **مروج الذهب و معادن الجواهر**. ج ۱. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۴۲. مسعودی، علی بن حسین. (۱۴۰۹هـ). **مروج الذهب و معادن الجواهر**. الجزء الأول. تحقیق: اسعد داغر. قم: دار الهجره.
۴۱. مقدسی، مطهر بن طاهر. (۱۳۷۴). **آفرینش و تاریخ**. مجلد اول تا سوم. مقدمه، ترجمه و تعلیقات از محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: انتشارات آگه.
۴۲. میراحمدی، مریم (۱۳۹۰). **تاریخ تحولات ایران‌شناسی: پژوهشی در تاریخ و فرهنگ ایران در دوران باستان**. تهران: انتشارات طهوری.
۴۳. **نهایه‌الارب فی اخبار الفرس و العرب**. (۱۳۷۵). به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۴۴. نولدکه، تئودور. (۱۳۷۸). **تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان**. ترجمه عباس زریاب‌خوئی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۴۵. وینتر، انگلبرت و بناته دیگناس. (۱۳۸۶). **روم و ایران دو قدرت جهانی در کشاکش و همزیستی**. ترجمه کیکاووس جهان‌داری. تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
۴۶. هیتس، والتر. (۱۳۸۵). **یافته‌های تازه از ایران باستان**. ترجمه پرویز رجبی. تهران: انتشارات ققنوس.
۴۷. یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب. (۱۳۶۶). **تاریخ یعقوبی**. ج ۱. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۴۸. یعقوبی (ابن‌واضح‌الیعقوبی‌البغدادی)، احمد بن اسحاق بن جعفر بن وهب. (۱۴۱۹هـ). **تاریخ‌الیعقوبی**. علق علیه و وضع حواشیه: خلیل منصور. الجزء الأول. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ب. مقاله‌ها**
۴۹. آسانا، جاماسب جی (۱۳۸۲). «**اندرز خسرو قبادان**». متن‌های پهلوی. ترجمه سعید عریان. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، ص ۷۵-۷۶.
۵۰. جلیلیان، شهرام. (۱۳۹۰). «**پژوهشی درباره فرمانروایی هرمزد یکم: شاهنشاه ایران و ایران**». فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س). سال بیست و یکم. دوره جدید. شماره ۹. پیاپی ۹۱. ص ۴۷-۷۴.
۵۱. فرای، ریچارد نلسون. (۱۳۷۳). «**تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان**». تاریخ

ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی (جلد سوم - قسمت اول). پژوهش دانشگاه
کیمبریج. گردآورنده: احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: مؤسسه انتشاراتی
امیرکبیر. صص ۲۱۷ تا ۲۷۶.

۵۲. یارشاطر، احسان. (۱۳۷۳). «تاریخ ملی ایران». تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی
دولت ساسانیان (جلد سوم - قسمت اول). پژوهش دانشگاه کیمبریج. گردآورنده احسان
یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ص ۴۷۱ تا ۵۸۷.

ج. منابع لاتین

53. Chronicon Paschale. (1989), English tr. Michael and Mary Whitby as Chronicon Paschale 284-628 AD. Liverpool.

Göbl, R. (1971), **Sasanian Numismatics**, Translated by Paul Severin, Vienna, Klinkhardt & Biermann.

54. Luschej, H. (1986), "Ardašīr I, ii. Rock Reliefs," Encyclopaedia Iranica, Edited by Ehsan Yarshater, Routledge & Kegan Paul, London, Boston and Henely, Vol. II. pp. 377-381.

55. Nikephoros Patriarch of Constantinople. (1990), **Berviarium historicum**. ed. and tr. Cyril Mango as Short History, Corpus frontium historiae Byzantinae 13, Washiington, D. C.

56. Sebeos. (1999), **The Armenian History Attributed to Sebeos I**, tr. with notes Robert W. Thomson, historical commentary by James Howard-Johnston, Assistance from Tim Greenwood, Liverpool.

57. Shapur Shahbazi, A. (1993), "Crown Prince", Encyclopaedia Iranica. Edited by Ehsan Yarshater, Mazda Publisher. Costa Mesa. California, Vol. VI, pp. 430-432.

58. Theophanes. (1997), **The Chronicle of Theophanes Confessor**, Byzantine and Near Eastern History AD 284-813, tr. With introduction and commentary by Cyril Mango and Roger Scott, with the assistance of Geophrey Greatrex, Oxford.

58. Wiesehöfer, Joseff. (1986), "Ardašīr I, i. History,"

Encyclopaedia Iranica, Edited by Ehsan Yarshater, Routledge & Kegan Paul, London, Boston and Henly, Vol. II. pp. 371-376.

